

اطلاعیه حزب توده ایران درباره «منشور مطالبات حداقلی تشکل‌های صنفی و مدنی ایران» اتحاد عمل و تلاش مشترک، ضرورت اساسی مبارزه با حکومت دیکتاتوری در شرایط کنونی است!

روز سه‌شنبه ۲۶ بهمن‌ماه ۱۴۰۱ تعدادی از تشکل‌های مستقل صنفی و مدنی با انتشار منشوری ۱۲ ماده‌ای، برنامه حداقلی خود را برای ادامه اعتراض‌های سراسری «زن، زندگی، آزادی» اعلام کردند. این منشور که در کانال تلگرامی «شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگی ایران» منتشر شد، بر مفادی مانند «آزادی فوری و بی‌قیدوشرط زندانیان سیاسی و محاکمه علنی آمران و عاملان سرکوب اعتراضات مردمی، آزادی عقیده، بیان، مطبوعات، تحزب، اجتماعات، اعتصاب، لغو فوری هر گونه کیفر اعدام و قصاص و

ادامه در صفحه ۳



نامه مردم

ارگان مرکزی حزب توده ایران

شماره ۱۱۷۶، ۸ اسفند ۱۴۰۱
دوره هشتم، سال سی و نه

امپریالیسم جهانی و ناتو برندگان اصلی جنگ اوکراین! مذاکره برای برقراری صلح را بی‌درنگ شروع کنید - جنگ در اوکراین را متوقف کنید

حزب توده ایران، که از همان زمان تأسیس در سال ۱۹۴۱/۱۳۲۰، به‌مثابه حزبی مخالف جنگ و فاشیسم در جنبش بین‌المللی، فعالیت خود را با مبارزه علیه جنگ آغاز کرد، هم‌صدا با همه معترضان به جنگ فاجعه‌بار جاری در اوکراین، مخالفت خود را هم با اقدام نظامی روسیه علیه اوکراین و هم با ادامه شدت بخشیدن به این درگیری به‌وسیله کشورهای عضو ناتو ابراز می‌کند. اگر برای زمینه‌سازی گفت‌وگوهای صلح و

ادامه در صفحه ۷



پیش به سوی ایجاد آلترناتیو مردمی

جایگاه نیروهای چپ در کنار «اپوزیسیون» راست‌گرای متکی به قدرت‌های خارجی نیست

روند گسترش بحران‌های چندوجهی سیاسی، اقتصادی-اجتماعی، و زیست‌محیطی کشور در یک سال گذشته به‌وضوح حاکی از ناتوانی بی‌تردید «حکومت یک‌دست» ارتجاع در رفع بحران‌ها و بهبود بخشیدن به زندگی و معیشت اکثریت مردم است. انتشار آمارهای ساختگی، اجرای طرح‌های تکراری ضد‌مردمی مانند به‌اصطلاح «مولدسازی اموال دولت» و در واقع حراج و خصوصی‌سازی دارایی‌های ملی متعلق به همه مردم- یا طرح کردن «بسته جدید بانک مرکزی برای دلار»- که مشابه همان برنامه ناموفق «بازار نیما» برای کنترل بهای ارز در دولت روحانی است- مؤید ناتوانی برنامه‌ی و عملی دولت رئیسی و برداشتن گام‌هایی محترمانه و از روی استیصال برای مسائل حاد جامعه است.

به این ترتیب، می‌توان گفت که سران «نظام» دیگر حتی توان بازتولید امکانات مادی لازم برای حفظ

ادامه در صفحه ۶

یکی از کمیته‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد که مطابق با قطعنامه‌های متعدد شورای امنیت بر تحریم‌های اعمال شده بر داعش و القاعده و افراد آن نظارت می‌کند، در گزارشی با شماره S/2023/95 که به امضای ونسا فریزر و جاستین هاستویت، رئیس و هماهنگ‌کننده این کمیته، روز دوشنبه ۱۳ فوریه ۲۰۲۳ به شورای امنیت داد، ضمن ابراز نگرانی از «فعالیت‌های جدی القاعده و داعش در مناطق درگیری» افزود که پس از کشته شدن ایمن الظواهری، رهبر پیشین القاعده، در حمله موشکی آمریکا در کابل، به جای او سیف العدل، مسئول امنیتی اسامه بن لادن، رهبر جدید شبکه القاعده شده است. در خلاصه گزارش این کمیته

ادامه در صفحه ۸

سیاست‌های ماجراجویانه رژیم و خطرات جدی آن برای منافع ملی

ضمیمه کارگری
«نامه مردم»،
شماره ۶۹ منتشر شد!

۲ ص انعطاف‌پذیری بازار کار: اصل بنیادین سیاست‌های نولیبرالی
۴ ص جمهوری اسلامی ایران قدرت حل معضل بیکاری را ندارد!
۵ ص بدرود رفیق باقری
۹ ص آمریکا، جنگ سرد جدید در آسیا را تشدید می‌کند
۱۰ ص «سرمایه‌داری رفاقتی» به‌منزله استراتژی اقتصادی
۱۲ ص طبقه کارگر، کانون جنبش‌های دموکراسی‌خواهی امروزی است

با هم به سوی تشکیل جبهه واحد ضد دیکتاتوری

برای آزادی، صلح، استقلال، عدالت اجتماعی و برپایی جمهوری ملی و دموکراتیک!

انعطاف‌پذیری بازار کار: اصل بنیادین سیاست‌های نولیبرالی کارگستیز

مشاهده اصطلاح "انعطاف‌پذیری بازار کار" در کنار واژه "جهانی سازی" در بحث‌هایی پیرامون توسعه اقتصادی در کشورهای درحال رشد امری طبیعی جلوه داده می‌شود، چرا که انعطاف‌پذیری بازار کار یکی از اصول بنیادین سیاست‌های نولیبرالی موسوم به "اجماع واشنگتن" است. اجماع واشنگتن به مجموعه‌ای از سیاست‌های اصول‌گرایانه اقتصادی بر اساس حاکمیت مطلق بازار در کشورهای درحال توسعه اطلاق می‌شود. این سیاست‌ها در دهه‌های اخیر به وسیله صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، و خزانه‌داری ایالات متحده آمریکا ترویج می‌شوند. پیشبرد این سیاست‌ها به وسیله این نهادها که مقر همگی آن‌ها در شهر واشنگتن پایتخت ایالات متحده آمریکا است، در بسیاری موارد با فشارهای سیاسی و اقتصادی و حتی در صورت لزوم دخالت در امور داخلی کشورها از سوی امپریالیسم آمریکا و کشورهای هم‌پیمان آن همراه بوده‌اند. بر اساس این سیاست‌ها، انعطاف‌پذیری بازار کار به صورتی طراحی می‌شود که در بازار کار مقررات زیادی شود و مقررات حافظ منافع کارگر محدودتر شده یا از میان برداشته شوند.

طراحان سیاست‌های انعطاف‌پذیری بازار کار ادعا می‌کنند که آزاد شدن بازار کار از هرگونه محدودیت باعث می‌شود که دستمزد به اصطلاح بهینه نیروی کار بر اساس عرضه و تقاضای موجود در بازار کار تعیین شود و از این طریق بیکاری در جامعه کاهش یابد! در اصل هدف طراحان این سیاست‌ها دخالت دادن دولت‌ها در بازار کار به نفع کارفرما از راه محدود یا ممنوع کردن فعالیت اتحادیه‌های کارگری و جلوگیری از تدوین قوانین حامی حقوق کارگران، یعنی از میان برداشتن هرآنچه سد راه اشتغال هرچه بیشتر با حداقل دستمزدها و مزایای تعیین شده از سوی بازار کار است. در شرایط جهانی‌سازی سرمایه‌داری، اقتصاددان‌های طرفدار سیاست‌های انعطاف‌پذیری بازار کار معتقدند که با کاهش دستمزدها و مباحث اشتغال می‌توان سرمایه‌گذاری بیشتری را جلب کرد و هم‌زمان میزان بیکاری را کاهش داد. ولی حقیقت این است که این سیاست‌ها با کاهش دستمزد کارگران و دیگر زحمتکشان و ایجاد شرایط وخیم در محیط کار به کارایی نیروی کار لطمه زده و علاوه بر زیر فشار گذاشتن زحمتکشان، نتایج منفی اقتصادی‌ای بسیار در کشورهای درحال توسعه موجب می‌گردند. در مقابل، بررسی‌های سازمان بین‌المللی کار نشان می‌دهند وجود حقوق صنفی مؤثرتر برای کارگران رقابت‌پذیری‌ای بیشتر در اقتصاد کشورها به وجود می‌آورد. در نتیجه بها دادن به حقوق صنفی کارگران، افزایش رقابت‌پذیری‌ای افزون‌تر به خصوص در مورد کالاهایی که در تولیدشان کار بیشتری نیاز است نیز دیده می‌شود.

نتایج بررسی سیاست‌های اقتصادی‌ای که به انعطاف‌پذیری بیشتر در بازار کار در کشورهای درحال توسعه و همچنین در بسیاری از کشورهای اروپایی نیز منجر شده‌اند، پیامدهایی ویرانگر برای زحمتکشان این کشورها نشان می‌دهد. برای نمونه، در هندوستان ترمیم قانون اختلافات صنعتی سال ۱۳۲۶ (۱۹۴۷ میلادی) در سال‌های اخیر از جانب دولت‌های راست‌گرا به کارفرماها در تعداد بیشتری از کارگاه‌ها اجازه می‌دهد کارکنان‌شان را بدون اطلاع و اجازه دولت اخراج کنند یا حداقل در تعدیل نیروی کاری شاغل یا تعطیل کردن کارگاه‌ها همراه با اخراج کارگران از آزادی بیشتری داشته باشند. در نتیجه این سیاست‌ها، در حالی که نرخ رشد اقتصادی هندوستان در دهه‌های اخیر چهار برابر شده است، دستمزد زحمتکشان همراه با تورم و نسبت به آن افزایشی نیافته است. بر اساس آمار بانک جهانی در حدود ۲۰ درصد از جمعیت هندوستان ۲۸۰ میلیون نفر در فقر و یا فقر مطلق زندگی می‌کنند. روزاری ریتا کانال، استاد دانشگاه تجارت و اقتصاد دانشگاه ناپل ایتالیا، در بررسی‌های تحقیقاتی و مطالعات خود نشان داده است که در پیامد پیشبرد سیاست‌های انعطاف‌پذیری بازار کار در ۱۵ کشور اتحادیه اروپا، تعداد بیشتری از کارگران در درآمدت به زیر خط فقر کشانده شده‌اند. در این بررسی‌ها بر اساس آمار ارائه شده نشان داده شده است که سیاست انعطاف‌پذیری بازار کار علاوه بر کارگران، باعث افت همه‌جانبه شرایط زندگی در سطح جامعه می‌شود. تأثیر منفی این سیاست در اروپا چنان است که دستمزد لایه‌های آسیب‌پذیر جامعه به خصوص مهاجران برای مدت زمان بیشتری در سطح پایین قرار می‌گیرد و در نتیجه آن نابرابری اقتصادی افزایش می‌یابد.

نقش مخرب رژیم ولایت فقیه در بازار کار میهن ما

نگاهی اجمالی به عملکرد حکومت جمهوری اسلامی نشان می‌دهد که دولت‌های آن برای تطبیق هر چه بیشتر بازار کار میهن‌مان با برنامه‌های نهادهای سرمایه‌داری جهانی از جمله بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول همواره در تلاش بوده است. دولت‌های رژیم ولایت فقیه با پیگیری این سیاست‌های کارگستیز هر آن چه سد راه تنظیم بازار کار و منافع کارفرما و سرمایه‌گذار است را از میان برمی‌دارند. در این ارتباط به نمونه‌هایی چند از اقدام‌های ضد کارگری رژیم ولایت فقیه و اعتراض‌ها و تجمع‌های صنفی کارگران که بسیاری از آن‌ها در ماه‌ها و هفته‌های اخیر در عرصه‌های مختلف زندگی زحمتکشان میهن ما خبر ساز شده‌اند می‌توان اشاره کرد: تجمع اعتراضی کارکنان رسمی صنعت نفت به عدم اجرای ماده ۱۰ قانون وظایف و اختیارات وزارت نفت در آذرماه ۱۴۰۱ در رابطه با خواست افزایش دستمزدها و مزایای کارکنان رسمی صنعت نفت، پرداخت پاداش سنوات بازنشستگی، حذف مالیات‌های سنگین و سقف حقوقی و پایان دادن به سنگ‌اندازی در راه بهبود خدمات و مزایای رفاهی.

تلاش رژیم جمهوری اسلامی برای افزایش سن بازنشستگی در نتیجه تصویب لایحه بودجه سال ۱۴۰۲ که فاقد هزینه کافی برای سازمان تأمین اجتماعی است. تبعیض فاحش در اجرای قانون تعرفه‌گذاری خدمات پرستاری، و عدم تأکید بر لزوم قراردادهای دائمی پرستاری که از جمله تبعیض‌های جنسیتی برای زنان هستند. در نتیجه، بیش از نیمی از پرستارهای شاغل که تعدادشان صدهزار نفر است دارای قراردادهای کار دائمی نیستند.

عدم ترمیم مزد کارگران، کارمندان و مستمری بازنشسته‌ها به تناسب نرخ تورم. تحمیل قراردادهای موقت برای مشاغل ممتد و سپردن قسمت قابل‌توجهی از پروژه‌ها به پیمانکاران رانت‌خور و خودی.

جلوگیری از فعالیت مستقل سندیکایی و تأمین امنیت شغلی و به رسمیت نشناختن قراردادهای جمعی کار.

عدم حمایت از مشاغل پراکنده کاری و تأمین حقوق زحمتکشان شاغل در این بخش از اشتغال.

به‌رغم این اقدام‌های ضد کارگری رژیم ولی فقیه، بنا بر عامل‌هایی اساسی و عمده‌تر دیگر از جمله نقش سرمایه‌داری تجاری و رانت‌خوار و فعالیت‌های دل‌لای غیرتولیدی‌اش و عدم سرمایه‌گذاری در بخش‌های تولیدی، نه فقط انعطاف‌پذیری بودن بازار کار ایران و میزان اشتغال با دستمزدهایی حتی کمتر از افزایش ن داده است، بلکه نرخ بیکاری در میهن ما در سال‌های اخیر همواره افزایش یافته است.

در کنار تمام این فعالیت‌های کارگستیز مسؤلان رژیم جمهوری اسلامی که پیامدهای ویرانگرش برای زحمتکشان میهن ما و اقتصاد ملی کشورمان به‌روشنی آشکار است، برای درک مفهوم "رویکردها و ضرورت‌های انعطاف‌پذیری بازار کار" از دید مسؤلان رژیم جمهوری اسلامی به گفته‌های مهدی رضوان، مدیر سابق پژوهش مؤسسه کار و تأمین اجتماعی، بهتر است توجه کنیم. او طی مصاحبه‌ای با روزنامه "تاهم" (اولین روزنامه "گرافرنی" [کارفرمایی درواقع] کشور) در دوران ریاست جمهوری حسن روحانی، می‌گوید: "با افزایش و ارتقای انتظارات کارگران از آنچه در زندگی قابل حصول است به نوعی خواسته‌های متفاوتی در زمینه عرضه نیروی کار و کیفیت عرضه در بُعد انعطاف، در بازار کار شکل گرفته است؛ توجه به انعطاف‌پذیری بازار کار را باید در دو رویکرد عرضه و تقاضا قابل بیان دانست... این مهم از بُعد عرضه منجر به افزایش آگاهی‌ها، سطح رفاه و جهانی شدن و شکل‌گیری انتظاراتی در افراد به‌منظور تعادل بین کار و زندگی و توفعات از زندگی (مواردی چون چانه زنی دستمزدی، حضور مؤثر اتحادیه‌ها در قانونگذاری کار و...) می‌شود و از بُعد تقاضا نیز لزوم سازگاری و انطباق با شرایط به‌شدت درحال تغییر رقابت در بازار از حیث کمیت، نوع تولید و کیفیت و ضرورت بقای نگاه‌ها در شرایط فوق را به‌دنبال دارد." درحالی که حکومت ولایت فقیه همواره با خواسته‌ها و منافع طبقه کارگر و زحمتکشان مقابله می‌کند و کارگران میهن ما از هرگونه حقوق سندیکایی و حق تشکیل‌یابی مستقل محروم هستند این فرمایشات مدیر سابق پژوهش سازمان تأمین اجتماعی با شرایط عینی موجود اشتغال زحمتکشان و بازار کار در میهن ما هیچ‌گونه قرابتی ندارد. همان‌گونه که در پیام هفتمین کنگره حزب توده ایران به کارگران و زحمتکشان شهر و روستا، و معلمان و بازنشستگان مبارز آمده است: "حزب توده ایران - حزب طبقه کارگر ایران - همراه با تأکید بر اهمیت تقویت و تحکیم جایگاه جنبش کارگری و سندیکایی، خواهان اتحاد عمل فراگیر با طرح خواسته‌هایی مانند مزد مساوی در برابر کار مساوی، توقف برنامه خصوصی‌سازی، پایان دادن به برنامه آزادسازی قیمت‌ها، حذف پیمانکاران نیروی کار، لغو قراردادهای موقت، افزایش عادلانه دستمزد، اجرای طرح طبقه‌بندی مشاغل، در پیکار با دیکتاتوری ولایتی است. مبارزه با انعطاف‌پذیری بازار کار و برای بهبود شرایط کار و زندگی زحمتکشان جزئی از مبارزه برای عدالت اجتماعی و پیوند دادن مبارزات زحمتکشان با خیزش اخیر در رویارویی با دیکتاتوری ولایت فقیه، علیه تحریم و مداخله امپریالیسم، و برای برپایی جمهوری ملی و دموکراتیک است."

ادامه اطلاعیه حزب توده ایران...

منوعیت هر قسم شکنجه، اعلام برابری کامل حقوق زنان با مردان" تأکید شده است.

در پی انتشار این منشور، دربارهٔ صحت و سقم برخی امضاها زیر منشور، وجود عینی نداشتن شماری از سازمان‌ها که اسامی‌شان اعلام شده بود، و همچنین برخی مفاد این منشور انتقادات و ایرادهایی نیز در شبکه‌های اجتماعی و همچنین رسانه‌های گروهی مطرح گردیدند. همچنین شماری از سازمان‌های سیاسی، شخصیت‌های اجتماعی، و نهادهای مدنی نیز در روزهای اخیر حمایت خود را از این منشور اعلام کردند.

در مورد برخی انتقادات هم از جمله این بود که برای امضای چنین منشوری ضروری می‌بود که "نهادهایی هم‌تراز و هم‌سطح کنار هم قرار بگیرند. اگر نگاهی به اسامی نهادهای بین‌دزمی برخی اسامی اصلاً وجود خارجی ندارند و برخی دیگر در حد یک کمیتهٔ پیگیری هستند..." [به نقل از: کانال صنفی معلمان ایران] و همچنین این موضوع که جریان‌های سیاسی‌ای خاص می‌خواهند از طریق این منشور برای خود اعتباری کسب کنند انتقادهایی به‌جا می‌توانند باشند که جداگانه باید به آن‌ها پرداخت.

به نظر حزب توده ایران، اصل تنظیم و انتشار چنین منشوری که خواستش یاری رساندن به امر اتحاد و همکاری نیروهای مخالف دیکتاتوری است، مطالبه‌های دوازده گانه آن که در خطوط کلی‌اش بیانگر فصل مشترک نیروهای مترقی و آزادی‌خواه مخالف دیکتاتوری حاکم همراه با تأکید بر برخی حقوق حداقلی لایه‌های تهیدست جامعه و مبارزات کارگران، زنان، معلمان و بازنشستگان است، قاعدتاً باید از سوی همه نیروهای آزادی‌خواه کشور استقبال شود. حزب توده ایران برای نخستین بار در سال ۱۳۷۳ منشوری را به نام "منشور آزادی" در حکم پیشنهادی حداقلی به منظور تبادل نظر و توافق محتمل نیروهای مترقی و آزادی‌خواه کشور منتشر کرد و از همه نیروهای آزادی‌خواه میهن خواست تا به‌دور از فرقه‌گرایی‌های رایج تلاش کنند به برنامه‌ای حداقلی برای مبارزه با رژیم ولایت فقیه دست یابند. همین منشور با توجه به حوادث کشور دوباره در هفتمین کنگرهٔ حزب توده ایران (کنگرهٔ خاوری) با عنوان "منشور برای اتحادعمل و آزادی ایران از چنگال دیکتاتوری" به تصویب رسید. همخوانی و نزدیکی بخش‌هایی از منشور مطالبات حداقلی شکل‌های صنفی و مدنی ایران" با خواست‌های حزب‌مان از ضرورت بی‌درنگ این خواست‌های حداقلی در شرایط فعلی ایران حکایت می‌کند. در "منشور برای اتحادعمل و آزادی ایران از چنگال دیکتاتوری" مصوبهٔ کنگرهٔ هفتم حزب از جمله می‌خوانیم:

خواهان جدایی کامل دین از حکومت و مخالف هرگونه حکومت دین‌سالارانه است؛

نهادینه کردن دموکراسی در قوانین به منظور تأمین حقوق بشر و آزادی‌های دموکراتیک؛

به رسمیت شناخته شدن حقوق همهٔ حزب‌ها، سازمان‌ها، و گروه‌های سیاسی برای فعالیت آزادانهٔ سیاسی؛

به رسمیت شناخته شدن حقوق همهٔ اتحادیه‌ها، سندیکاها، و تشکل‌های کارگران و زحمتکشان برای فعالیت آزادانه؛

آزادی فوری و بدون قید و شرط کلیه زندانیان سیاسی-عقیدتی، و ممنوع شدن شکنجه و پیگرد دگراندیشان سیاسی؛

لغو سانسور و رفع محدودیت از روزنامه‌ها، مجله‌ها، نشریه‌ها، و دیگر رسانه‌های ارتباط جمعی، مانند رادیو، تلویزیون، سینما، شبکه‌های اجتماعی، و اینترنت و تأمین عادلانه دسترسی احزاب و سازمان‌های سیاسی به رسانه‌های ملی؛

پایان دادن به سرکوب و تبعیض در مورد اقلیت‌های ملی خلق‌های گُرد، بلوچ، آذری، ترکمن، و عرب و شناسایی حق خودمختاری در چارچوب ایران واحد و دموکراتیک برای همهٔ خلق‌های ایران؛

پایان دادن به سرکوب و تبعیض در مورد دیگر اقلیت‌های ایران از جمله ارمنی‌ها، آشوری‌ها، بهایی‌ها، درویش‌ها، و سنی‌ها؛

پایان دادن به پایمال کردن حقوق زنان، و لغو کلیه قانون‌هایی که بدین قصد به تصویب رسیده است؛

ما همچنین با بخش‌هایی از ارزیابی سیاسی "منشور مطالبات حداقلی تشکل‌های صنفی و مدنی ایران" نیز هم‌نظریم که تأکید می‌کند: "در چهل و چهارمین سال‌روز انقلاب پنجاه‌هفت، شیرازهٔ اقتصادی و سیاسی و

اجتماعی کشور به چنان گردابی از بحران و ازهم‌گسیختگی فرورفته است که هیچ چشم‌انداز روشن و قابل‌حصولی را نمی‌توان برای پایان دادن به آن در چارچوب رونمای سیاسی موجود متصور بود. هم از این رو است که مردم ستم‌دیدهٔ ایران- زنان و جوانان آزادی‌خواه و برابری‌طلب- با ازجان‌گذشتگی کم‌نظیری خیابان‌های شهرها را در سراسر کشور به مرکز مصافی تاریخی و تعیین‌کننده برای خاتمه دادن به شرایط ضدانسانی موجود تبدیل کرده‌اند و از پنج‌ماه پیش- به‌رغم سرکوب خونین حکومت- لحظه‌ای آرام نگرفته‌اند. پرچم اعتراضات بنیادینی که امروز... در جای‌جای کشور، از گُردستان تا سیستان و بلوچستان برافراشته شده... اعتراضی است علیه زن‌ستیزی و تبعیض جنسیتی، ناامنی پایان‌ناپذیر اقتصادی، بردگی نیروی کار، فقر و فلاکت و ستم طبقاتی، ستم ملی و مذهبی،... پس از دو انقلاب بزرگ در تاریخ معاصر ایران، اینک جنبش‌های بزرگ اجتماعی پیش‌رو- جنبش کارگری، جنبش معلمان و بازنشستگان، جنبش برابری‌خواهانهٔ زنان و دانش‌جویان و جوانان و جنبش علیه اعدام و... در موقعیت تأثیرگذاری تاریخی و تعیین‌کننده‌ای در شکل‌دهی به ساختار سیاسی و اقتصادی و اجتماعی کشور قرار گرفته‌اند...."

حزب تودهٔ ایران در سال‌های اخیر از همهٔ سازمان‌های مترقی و آزادی‌خواه کشور همواره خواسته است تا برای ایجاد هماهنگی در مبارزه بر ضد دیکتاتوری حاکم و ایجاد یک جایگزین مردمی، نه جایگزینی که سلطنت‌طلبان و مجاهدین و اربابان غربی آنان می‌خواهند، تلاش کنند. نکتهٔ اساسی اینکه، تمامی این تلاش‌ها تا کنون نه‌تنها به‌ثمر ننشسته است، بلکه بر روابط سازمان‌های مترقی و آزادی‌خواه کشور و خصوصاً طیف وسیع نیروهای چپ همچنان جو فرهنگ "حذف" و تحمیل عقاید به یکدیگر حاکم است. از این‌رو، این سؤال جدی مطرح است که حمایت شماری از سازمان‌های سیاسی از "منشور مطالبات حداقلی..." آیا تنها حمایتی ظاهری است یا چرخشی در بینش‌های حذف‌گرایانه صورت گرفته است و می‌توان امیدوار بود که زمینه برای همکاری‌های هرچه بیشتر برای تنظیم برنامه‌ای واحد به‌هدف مبارزهٔ آماده‌تر شده باشد. ما ضمن استقبال از محتوای عمل برای تهیه چنین منشوری بار دیگر به ضرورت تبادل نظر و رسیدن به توافق برای یک برنامهٔ حداقلی مبارزاتی بر ضد حکومت جمهوری اسلامی و ایجاد جبههٔ واحد تأکید می‌کنیم و آماده‌ایم در این زمینه همه تلاش و توان‌مان را به‌کار بگیریم.

با هم به‌سوی تشکیل جبههٔ واحد ضد دیکتاتوری برای آزادی، صلح، استقلال، عدالت اجتماعی، و برپایی جمهوری ملی و دموکراتیک ایران!

حزب تودهٔ ایران
۱ اسفند ماه ۱۴۰۱

ادامهٔ پیش به سوی ایجاد آترناتیو مردمی...

خارجی"، یعنی آمریکا و اسرائیل، پنهان می‌کنند و مدعی می‌شوند که با بهره‌برداری از تنش‌های بین‌المللی می‌توانند راه‌حلی برای بحران‌های کشور پیدا کنند. از سوی دیگر، کاروان "اپوزیسیون" راست‌گرای متکی به غرب و چهره‌های تبلیغاتی آن مانند رضا پهلوی و مسیح علی‌نژاد، به علت نداشتن پایگاه اجتماعی در داخل کشور، با فرصت‌طلبی و آشکارا تلاش می‌کنند سرنوشت جنبش مردمی داخل کشور را به جلب حمایت قدرت‌های غربی و دخالت دادن آنها در تحولات کشور گره بزنند.

جایگاه حزب‌ها و سازمان‌های چپ و پیش‌رو در کنار "اپوزیسیون" نیست که با تئوکران‌ها و ترامپیست‌ها ارتباط تنگاتنگ دارد و خواهان "آترناتیوسازی" و بازگشت به دیکتاتوری "سلطنت انتخاباتی" و بازتولید ساواک است. جای حزب‌ها و سازمان‌های چپ و پیش‌رو، که هدفشان ارتقای مبارزه برای رهایی از بحران سیاسی کنونی و بهبود زندگی اکثریت مردم، یعنی کارگران و دیگر زحمتکشان، همراه با دفاع از صلح و دموکراسی و حق حاکمیت ملی است، در کنار یکدیگر و دیگر نیروهای ملی و ترقی‌خواه است که ریشه در درون جامعهٔ ایران دارند. بار دیگر تأکید می‌کنیم که فقط با کار سیاسی جدی و اصولی، به دور از فرصت‌طلبی و پیش‌داوری‌های تفرقه‌انگیز، و از راه تبادل نظر و همکاری‌های حزبی و سازمانی صادقانه است که می‌توان با تدوین منشور و برنامهٔ حداقلی مشترک، و همکاری در مبارزهٔ سیاسی، بر روند تحولات کشور به سود زحمتکشان اثر گذاشت.



روی استیصال به "هر راه" سر می‌کشند: از قاچاق کالا و کلیه‌فروشی گرفته تا سوخت‌بری و کول‌بری در استان‌های مرزی. بسیاری از این هم‌میهنان جان خود در راه امرار معاش می‌گذارند که موجب از هم پاشیدن کانون خانواده‌های‌شان می‌شود. کشته شدن در راه‌های کوهستانی و آتش‌گشودن مأموران مسلح دولتی در منطقه‌های مرزی به روی سوخت‌بران بلوچ و کولبران کردستان هر سال قربانیان و مجروحانی بسیار به جا می‌گذارد. روز دوشنبه چهارم اسفندماه سال گذشته، کمپین فعالان بلوچ در گزارشی نوشت: "مأموران مرزبانی سپاه پاسداران با شلیک گلوله جنگی به سوخت‌بران بلوچ در نقطه مرزی سراوان، دست‌کم ۱۰ نفر را کشته و بسیاری را مجروح کردند."

طبیعی است که ظلم و ستم به زحمتکشان با واکنش آنان روبرو می‌شود. در پی همان حادثه در سراوان بود که اهالی شهر با هجوم به فرمانداری اعتراض خود را به این کشتار نشان دادند. اما جمهوری اسلامی که به‌ویژه در منطقه محروم سیستان و بلوچستان همچنان به سرکوب مردمی که صرفاً در پی تأمین معاش خود و خانواده‌شان هستند ادامه می‌دهد. بخش چشمگیری از بیکاران کشور برای گذران زندگی خود ناچار به مشاغل کاذب نظیر دست‌فروشی، دکه‌داری، ماشین‌شویی، آدامس و آب‌نبات و سیگار و گل و کبریت و روزنامه‌فروشی روی می‌آورند. کارگران رژیم هر روز تعرضی تازه را علیه این بخش از شاغلان کاذب سازمان می‌دهند. از جمله زیر پوشش "رفع سد معبر"، "شلوغ شدن مترو" و "برجیدن بساط دستفروشان". و جالب است که برای این اقدام ضد‌مردمی خود کلاه شرعی هم درست می‌کنند که گویا در "اسلام سد معبر حرام بوده و رعایت قوانین و ضوابط جمهوری اسلامی الزامی است." حال این پرسش پیش می‌آید که چرا بیکاری میلیون‌ها انسان هم‌وطن "الزامی" نیست؟ بیکاری‌ای که زاینده‌سایب‌های اجتماعی، فقر، محرومیت، دزدی، فحشا، فساد، خودکشی، و همچنین بدون ازدواج، بدون مسکن ماندن است "حرام شرعی" نیست، ولی دست‌فروشی و دکه‌داری حرام است؟ و بدتر از آن اینکه در میان توده‌انبوه بیکاران کشور، در حدود ۴۲٪ درصد فارغ‌التحصیلان آموزش عالی‌اند [سایت فردای اقتصاد، ۳۰ بهمن‌ماه ۱۴۰۱].

کارگزاران جمهوری اسلامی برای توجیه معضل بیکاری در جامعه به حربه دروغ پردازی نیز متوسل می‌شوند. از جمله وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی اوایل بهمن‌ماه سال جاری از تحقق وعده دولت سیزدهم مبنی بر ایجاد سالانه یک میلیون شغل در کشور خبر داد و گفت: "بحمدالله از یک میلیون فرصت شغلی در سال عبور کرده‌ایم. اما آیا واقعا یک میلیون شغل ایجاد شده است؟ داده‌های آماری که پیش‌تر به برخی از آن‌ها اشاره شد گواه روشنی است بر خدعه‌گری وزیر و هم‌قطاران او. دولت ابراهیم رئیسی هم مانند چند دولت پیش از آن جز دادن شعار و وعده‌های توخالی قدرت انجام کاری برای مردم را ندارد. دولت ابراهیم رئیسی توان بهبود وضعیت فلاکت‌بار اقتصادی کشور و به‌ویژه وضعیت معیشت اکثریت مردم - و پیش از همه طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان - را ندارد. بدون در پیش گرفتن رشد اقتصادی بر محور توسعه اقتصادی-اجتماعی و برنامه‌ریزی شده در راستای تأمین منافع توده‌های زحمتکش، بدون اصلاحات ژرف و دموکراتیک، بدون برنامه‌ریزی‌های دراز مدت و کوتاه مدت اقتصادی، بدون گسترش بخش تعاونی و سرمایه‌گذاری وسیع دولتی و پشتیبانی مادی و معنوی از تولیدکنندگان کوچک و متوسط داخلی، نمی‌توان غول آدمخوار بیکاری را در جامعه از پای آورد. با توجه به زرفش بحران اقتصادی و اوضاع ناگوار معیشتی مردم ایران و نیز رویدادها و تحولات جاری سیاسی کشور، باید گفت که رفع بحران بیکاری از حکومت اسلامی برنمی‌آید. فقط حکومتی ملی و دموکراتیک می‌تواند راه‌گشای رفع این معضل بزرگ جامعه باشد.

دورنمای تیره زندگی جوانان و نوجوانان در جمهوری اسلامی

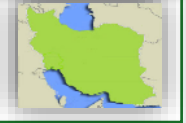
مشکل‌هایی که جوانان کشور، سازندگان و اداره‌کنندگان فردای میهن ما، با آن‌ها روبرو هستند بسیار عظیم و بغرنج‌اند. سیاست‌های ضد‌مردمی رژیم ولایتی در همه عرصه‌های اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی زندگی امروز و آینده جوانان کشور را تیره کرده است. فقر، محرومیت‌های گوناگون، نداشتن امید به آینده، و بیکاری میلیون‌ها جوان از یک سو، و ناتوانی آنان در تأمین هزینه‌های کمرشکن نیازهای روزمره زندگی از سوی دیگر، دورنمای زندگی و زیستن را برای آنان مبهم و تاریک کرده است.

در رژیم جمهوری اسلامی ایران حتی کوشش برای درک حقیقت این امر جرمی نابخشودنی است، و در صورت درک وضعیت و برخاستن به مبارزه در راه بهبود زندگی، خواست اجرای عدالت اجتماعی، و مخالفت با بربریت رژیم، سرانجام کار به زندان، شکنجه، و اعدام می‌کشد. بسیاری از منابع دانشگاهی در علوم انسانی درباره جوانان و مشکل‌های‌شان به قلم روحانیونی مرتجع و نادان است که خود را "عالِم" خطاب می‌کنند و در واقع دیگران را "جاهل" می‌شمارند.

ادامه در صفحه ۵

بیکاری، فقر، و محرومیت گریبان مردم کشور ما به‌ویژه

تأملی بر رویدادهای ایران



جمهوری اسلامی ایران قدرت حل معضل بیکاری را ندارد!

به‌گزارش اکو ایران، ۲۹ بهمن‌ماه ۱۴۰۱، "کل جمعیت حاضر در سن کار (۱۵ ساله و بیشتر) در پاییز امسال ۶۳ میلیون و ۸۸۶ هزار نفر برآورد شده است که از این تعداد حدود ۲۶ میلیون و ۲۰۷ هزار نفر تمایل به کار کردن دارند. بر این اساس، نرخ مشارکت اقتصادی در پاییز امسال ۴۱ درصد بوده است." بررسی‌ها نشان می‌دهند "تزدیک به ۳ میلیون و ۳۰۰ هزار نفر از کسانی که در پاییز سال گذشته شاغل بوده‌اند، در پاییز امسال دیگر شغل ندارند و بیکار شده‌اند و از جمعیت فعال اقتصادی خارج شده‌اند. این در حالی است که ۲ میلیون و ۱۳۶ هزار نفر از کسانی که در پاییز امسال جویای کار بوده‌اند نیز نتوانسته‌اند برای خود شغلی دست و پا کنند." بر پایه همان گزارش اکو ایران: "۱۱٪ درصد کسانی که در پاییز سال قبل دارای شغل بوده‌اند، در پاییز امسال از جمعیت فعال اقتصادی خارج شده‌اند."

بیکاری یکی از معضله‌های اجتماعی-اقتصادی بزرگ در میهن ماست که هر روز حادتر نیز می‌شود. ناگفته پیداست که این آمار و ارقام رسمی خشک و خام، اغلب با واقعیت بازار کار کشور چندان همخوانی ندارد. در تهیه و انتشار آمارهای اعلام شده در جمهوری اسلامی، چه از سوی مرکز آمار باشد یا هر نهاد حکومتی دیگر، دستگاه‌های امنیتی و اطلاعاتی دخالت و در آن‌ها دستکاری می‌کنند. مفاهیم آماری و شیوه‌های سنجش طوری دست‌چین، تنظیم، و ارائه می‌شوند که وضعیت کشور غیربحرانی و عادی نشان داده شود. و این تازه آغاز ماجراست. وقتی آمار درست و دقیق نباشد، راه‌حل درست و مناسبی هم داده نمی‌شود؛ تازه اگر اراده و خواست و توان ارائه چنین راه‌حلی باشد.

بیکاری فزاینده، درد و رنج زحمتکشان بر اثر گرانی و نبود امنیت غذایی از یک سو، و افزایش مفاسد اجتماعی از سوی دیگر، در جامعه پیدای می‌کند. امروزه کیست که نداند در کشور ما حتی زحمتکشانی که شاغلند و امکان دارند که نیروی کار خود را همچون کالایی ارزان قیمت در بازار تولید سرمایه‌داری به فروش برسانند همچنان در فقر به‌سر می‌برند و با دشواری‌هایی جدی در زندگی روبه‌رو هستند. بنابراین، درک پیامدهای فجیع بیکاری، با توجه به رشد شتابان هزینه‌های زندگی حداقلی و قیمت‌های سر به فلک کشیده، دشوار نیست. بیکاری برای کارگران و دیگر زحمتکشان تپه‌دست کشور معضل عظیمی است و پیامدهای وخیمی دارد. خبرنگار اجتماعی رُکنا، ۲۹ آذرماه ۱۴۰۱، در گزارش خود زیر عنوان "تازیه‌فقر بر بیکار زنان سیستان و بلوچستان" می‌نویسد: "فقر و محرومیت در استان سیستان و بلوچستان، و توسعه نیافتگی آن، مردم این استان را از نظر اقتصادی و اجتماعی با مشکلات طاقت‌فرسای مواجه کرده است و زنان این منطقه که بخش گسترده‌ای از سرپرست‌های خانوار را بر عهده دارند در شرایط حاکم بر اقتصاد کشور و نگاه عرفی به فعالیت‌های شغلی زنان در این منطقه، گره‌های اقتصادی را زیر نگاه‌های محکوم‌کننده اجتماعی باز می‌کنند. ... بسیاری از مردم در استان سیستان و بلوچستان در جنوب شرق ایران در چادر زندگی می‌کنند." همین گزارش نشان می‌دهد که تا چه میزان توجه به زیرساخت‌های ابتدایی زندگی این منطقه در برنامه‌ریزی‌های مسئولان منطقه و مدیران کشوری به حاشیه رفته است. بررسی آمارهای مرکز آمار ایران نشان می‌دهد که استان سیستان و بلوچستان در یک سال گذشته ۳۴٫۵ درصد کاهش نرخ مشارکت اقتصادی داشته است. همین مطلب خود گویای بیکار بودن مردم این دیار است. چهارم‌حال و بختیاری نیز با ۱۵٫۲ درصد بیکاری بیشترین میزان بیکاری را در بین استان‌های کشور داشته است. مردم محروم و ستمدیده و رنج‌کشیده میهن ما برای تأمین نانی بخورونمیر و از

ادامه نگاهی به رویدادهای ایران...

بدرود رفیق باقری



با کمال تأسف باخبر شدیم که رفیق باقری، انسانی مهربان و وفادار به آرمان‌های زحمتکشان، بدرود حیات گفت. رفیق باقری در مردادماه ۱۳۱۴ در خانواده‌ای دهقانی در لشت‌نشا، از توابع گیلان، متولد شد. او یکی از شخصیت‌های فعال سیاسی در آن منطقه بود. رفیق باقری در زندگی هدفمند خویش سختی‌هایی فراوان متحمل شد. او زخم شکنجه‌ها در زندان‌های هر دو رژیم شاه و شیخ را بر تن داشت. روحیه عدالت‌جویانه و آزادی‌خواهانه رفیق باقری باعث شد که او در پانزده سالگی تحت تأثیر معنوی حزب توده ایران و جوانان توده‌ای هوادار حزب توده ایران و سیاست‌های آن بشود. سرانجام در سال ۱۳۲۹ رفیق باقری به سازمان جوانان حزب توده ایران پیوست. یار دیرین زحمتکشان، رفیق باقری، که سعادت و بهروزی مردم دغدغه همیشگی او بود، با پایبندی به آرمان‌های حزب توده ایران به فعالیت‌های سیاسی اش ادامه داد. در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، هنگامی که ۱۸ سال بیش نداشت، ضربه‌ای خردکننده از سوی کودتاچیان تفنگ به‌دست بر او نیز وارد شد. خانه و کاشانه رفیق را غارت کردند و به‌آتش کشیدند. همسر انسان‌دوست و یاور او در مبارزه را نیز که برادر بود از آزار بی‌نصیب نگذاشتند.

رفیق باقری در بیدارگاه نظام ستم‌شاهی به سه سال زندان محکوم شد. پس از آزادی از زندان، ناچار شد کار و فعالیت در لشت‌نشا را ترک کند و راهی تهران شود. در آنجا زندگی تازه‌اش را در محیط‌های کارگری آغاز کرد. رفیق باقری مورد احترام کارگران بود. رفیق باقری ظلم و بی‌عدالتی رژیم ستم‌شاهی را با تمام وجود درک می‌کرد. او همراه با دوستانش در لشت‌نشا به مبارزه با رژیم مستبد سلطنتی ادامه داد. با این پیش‌زمینه مبارزاتی بود که پس از پیروزی انقلاب بهمن ۱۳۵۷ و آغاز فعالیت علنی مجدد حزب توده ایران رفیق با شوقی تازه فعالیت‌های علنی‌اش را در سازمان حزبی زادگاهش پی بگیرد. در این دوره نیز با تمام وجود برای استحکام پایه‌های حزب تلاش کرد و هرآنچه در توان داشت به خدمت فعالیت حزبی درآورد. اما حکومت جهل و جنایت جمهوری اسلامی و مأموران سرکوبگر آن که به محبوبیت رفیق و مردمی بودن او حساسیت داشتند، در سال ۱۳۶۰ که هنوز حزب به فعالیت‌های علنی و نیمه‌علنی خود ادامه می‌داد، رفیق باقری را دستگیر و به یک سال زندان محکوم کردند. چند ماه قبل از یورش اول به حزب، او از زندان رهایی یافت. با یورش رژیم ارتجاعی ولایت فقیه به حزب توده ایران رفیق باقری بار دیگر مجبور به زندگی و مبارزه مخفی شد. مأموران سرکوبگر سپاه پاسداران که در همه جا به دنبال شکار توده‌ای‌ها بودند، این بار موفق به دستگیری رفیق باقری نشدند. در عوض، فرزندان دختر و پسر او را به‌گروگان گرفتند. رفیق باقری پس از چند ماه زندگی مخفی، برای رهایی فرزندان از زندان، زندگی در مخفیگاه را رها کرد و خود را به مأموران سپرد. چنین شد که برای بار سوم، وی نیز مانند بسیاری از هم‌زمانش در گیلان به زندان افکنده شد. رفیق در مجموع نزدیک به شش سال را در سیاهچال‌های دو رژیم ستم‌شاهی و ولایتی سپری کرد. در نتیجه حبس‌ها و شکنجه‌ها، آسیب‌های سنگینی دید. رفیق باقری پس از آزادی از زندان جمهوری اسلامی باز هم سیاست‌های حزب را پیگیرانه دنبال می‌کرد. او هرگز از مبارزه در راه رهایی زحمتکشان میهن از پانزده سالگی و از تبلیغ برنامه حزب و توزیع دست‌به‌دست "نامه مردم" - ارگان مرکزی حزب توده ایران - پا پس نکشید. زخم و آثار شکنجه‌های جانکاه سال‌ها بر جسم و جان رفیق باقری باقی ماند و تا آخرین روزهای زندگی او را رها نکرد. رفیق باقری پس از تحمل سال‌ها سختی بیماری سرطان روز ۲۵ بهمن‌ماه ۱۴۰۱ برای همیشه با رفقا و یاران و خانواده خویش وداع کرد. او در آخرین لحظات زندگی پُر بار خود درخواست کرد که از برگزاری هرگونه مراسم مذهبی - مذاحی و مسجذنشینی - اکیدا خودداری شود. رفیق باقری تا آخرین روز زندگی‌اش به آرمان‌های حزب خود وفادار و بر پیمان خود با توده‌ها و عشق سوزان به زحمتکشان استوار ماند. حزب توده ایران درگذشت این رفیق را به خانواده و بازماندگانش و به همه اعضا و هواداران حزب و به دوستان و آشنایان او تسلیت می‌گوید.

یادش گرامی و راهش پُرهرو!

جوانان را چنان سخت در چنگ گرفته است که واکنش برحق جوانان در برابر آن می‌رود تا سیمای کشور را از بیخ و بن دگرگون کند.

فساد، دروغ‌گویی، زورگویی، و ریاکاری ازجمله در برخورد با جوانان از آسیب‌های اجتماعی چهل‌وچهار سال حکومت اسلامی‌اند. نوجوانانی که بنا بر ابتدایی‌ترین مبانی نوپروشی به یادگیری دانش و فن بی‌درازد تا برای کار و زندگی شایسته آینده از آگاهی و آمادگی لازم بهره‌مند باشند، گرفتار رژیم‌های واپس‌گرا و ستمگر شده‌اند که شان و منزلتی انسانی برای دختران و پسران نوجوان و جوان قائل نیست. چنین است که بسیاری از جوانان میهن ما به یأس و افسردگی و انواع مشکل‌های روحی و روانی دچار شده‌اند. برخی از جوانان و نوجوانان ما برای خلاصی از سرنوشتی رقت‌بار که به تجربه دریافت‌اند پیش رو دارند، میهن و خانه و خانواده را ترک می‌کنند و توان و استعداد‌های خود را به امید زندگی و آتیه‌ای بهتر به کشورهای دیگر می‌برند.

پس از گذشت نزدیک به دو ماه از آغاز پیگیری پرونده تعرض به ۱۵ بازیکن نوجوان یکی از تیم‌های فوتبال لیگ دسته یک مشهد هنوز پاسخی روشن در این باره از نهادها و مسئولان قضایی اعلام نشده است. پاسخ همه نامسئولان این پرونده به سؤال‌های خبرنگاران در یک جمله خلاصه می‌شود: "پیگیری و در دست بررسی است." این نوع پاسخ‌ها پاشیدن نمک بر روی زخم‌های باز آسیب‌دیدگان و نادیده گرفتن درد و رنج خانواده‌هایی است که با خشم و نفرت منتظر پاسخ‌گویی‌اند.

به‌گزارش روزنامه اعتماد، ۶ بهمن‌ماه ۱۴۰۱، ماجرای این پرونده از جمعه ۳۰ دی‌ماه آغاز شد؛ زمانی که یکی از خبرنگاران مشهد و مدیر رسانه‌ای سابق تیم فوتبال شهر خودرو در صفحه اینستاگرام خود نوشت: "والدین ۱۵ نفر از بازیکنان یک باشگاه و مدرسه فوتبال در مشهد با مراجعه به حراست اداره کل ورزش و جوانان خراسان رضوی از یک باشگاه و مربی‌نماهای آن، به خاطر تعرض به فرزندان‌شان شکایت کردند." آخرین مقام رسمی که دستور داد پرونده بررسی و پیگیری شود، حمید سجادی، وزیر ورزش در دولت سیزدهم بود که گفت: "در صورت صحت گزارش‌های رسیده، با عامل یا عاملان این اتفاق با قاطعیت برخورد [می‌]شود." تا امروز، و بعد از تأیید و تکذیب‌های اولیه، عمده‌ترین تحول در این پرونده سکوت کامل کارگزاران جمهوری اسلامی بوده است. هنوز یک ماه از واقعه دردناک ۱۵ بازیکن نوجوان مشهدی نگذشته بود که رویداد مسمومیت دانشجویان دانشگاه‌ها به مدارس تسری پیدا کرد و بسیاری از دانش‌آموزان شهرستان قم بر اثر مسمومیت راهی بیمارستان شدند.

به‌گزارش تجارت نیوز، ۲۵ بهمن‌ماه ۱۴۰۱، با گذشت نزدیک به سه ماه از آغاز مسمومیت‌های سریالی دانش‌آموزان در مدارس قم "هنوز مسئولان وزارت بهداشت و آموزش و پرورش گزارشی از علت این مسمومیت‌ها ارائه نکرده‌اند."

در نظام آموزشی حکومت دینی ایران، برخلاف نظام‌های آموزشی مدنی در اغلب کشورهای جهان، نظریات ارتجاعی و خرافی قرون وسطایی به کودکان، نوجوانان، و جوانان تزریق می‌شود. حاکمان کشور و کارگزاران‌شان در دستگاه آموزشی با ترویج خرافه و دیدگاه‌های ضدعلمی در واقعیت امر خواست‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی خاص‌شان را بر مراکز آموزشی تحمیل و بنیان آموزش علمی را سست می‌کنند. تجربه دیرینه در ایران حکایت از آن دارد که سران حکومت از رشته‌های علمی‌ای که جوانان را جستجوگر، خلاق، و انتقادی بار بیاورد و به ایجاد شک و تردید در ایدئولوژی دستگاه قدرت بینجامد به‌شدت می‌ترسند.

در جامعه امروز ایران که در چارچوب تنگ حکومت مذهبی ارتجاعی اسیر است، نوآوری‌های مادی و معنوی پذیرفته نیست. صداها هزار جوان برای نجات از تنگناهایی که در همه امور زندگی‌شان از سوی رژیم دیکتاتوری به‌وجود آمده است وادار شده‌اند که وطن‌شان را ترک کنند. راهی از این اوضاع، به‌گونه‌ای که نه انسان‌های مسخ شده، بلکه سازندگان شاداب و امیدوار زندگی فردا تربیت و وارد اجتماع شوند، بی‌گمان در گرو حل مسئله اساسی‌تر، یعنی برچیدن بساط

ادامه پیش به سوی ایجاد آلترا تیبو مردمی...

باقی‌مانده پایگاه اجتماعی خود و جلوگیری از ریزش آن را نیز نخواهند داشت. ابزار آنها برای جلوگیری کردن از ورود مستقیم مردم به عرصه تحولات و مبارزه نیز فقط سرکوب و سخنوری‌های بی‌مایه و نامستولانه و خدعه‌گری دینی است. برای مثال، هفته گذشته، "تمایز خدا بر زمین" کاملاً برخلاف واقعیت‌های عینی جامعه، مدعی حمایت گسترده مردم از دیکتاتوری ولایی شد و گفت: "بنیة قوی مردمی نظام ثروتی ملی است که خداوند با آن حجت را بر علما و همه مسئولان نظام تمام کرده است." رئیس‌جمهور ولی فقیه نیز، که تمام وعده‌ها و به‌اصطلاح برنامه‌هایش پوچ از آب درآمده و این روزها دولت‌ش با سیلی از بحران‌های اقتصادی و اشتغالی در سیاست خارجی مواجه است، از سر استیصال و با توسل به خدعه‌گری دینی گفت: "رمز وحدت و عزت جامعه توجه به آموزه‌های قرآن کریم [است]... و توجه به قرآن و آموزه‌های آن برای جامعه ما نجات‌بخش است."

دوره این گونه تبلیغات مبتذل و فریبکارانه و سوءاستفاده مذبوحانه از باورهای دینی مردم، که در عمل نیز با تمسخر و انزجار افکار عمومی روبه‌رو می‌شود، مدت‌هاست که سپری شده است. زحمتکشان کشور خوب می‌دانند که معاش آنها با وعده و وعید تأمین نمی‌شود. اعتراض سال‌ها و هفته‌های اخیر این درک روشن زحمتکشان را به‌خوبی نشان می‌دهد.

واقعیت آن است که روند ریزش پایگاه اجتماعی حکومت ولایی در یک دهه اخیر نه به‌علت راه افتادن کاروان "اپوزیسیون" سلطنتی و اثرگذاری تبلیغات پُرسروصدای چهره‌های رسانه‌یی وابسته به آن، بلکه ناشی از ماهیت و نحوه عملکرد رژیم ولایت فقیه و سیاست‌های اقتصادی-اجتماعی و پیامد ماجراجویی‌های آن در روابط بین‌المللی است. در بیش از یک دهه گذشته، به‌رغم تغییرهای شکلی مانند ظهور کاروان "اعتدال‌گرایی-اصلاح‌طلبی" یا "پرابی" حکومت یکدست، ماهیت طبقاتی و اجتماعی حکومت، و به تبع آن علت‌های ریشه‌یی بحران‌های حاد کشور، دستخوش تغییر تعیین‌کننده‌ای نشده است. حاکمیت مطلق یک شخص بر مجموعه حکومت، بر محور دیدگاه‌های ارتجاعی ("اسلام سیاسی")، دیگر با تغییرهای شکلی مانند انتخابات نمایشی و سخنوری‌های تبلیغاتی درباره عظمت کشور بزرگ‌شدنی نیست. امروزه، دیکتاتوری حاکم دائم در هراس از جامعه ناراضی و معترض است و در حالت تدافعی در برابر بخش بزرگی از جامعه قرار گرفته است.

با دیگر سخن، با تشدید تضاد آشتی‌ناپذیر بین دیکتاتوری حاکم و خواست‌های برحق اکثریت جامعه- یعنی طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان کشور- ضرورت حل این تضاد به‌نفع مردم اکنون عاملی مرکزی و تعیین‌کننده در تحولات کشور شده است.

حزب توده ایران معتقد است که کشور ما اکنون وضعیت نوینی پیدا کرده است. با دگرگون شدن ذهنیت جامعه در مورد رژیم دیکتاتوری ولایت فقیه و افزایش آگاهی اجتماعی در مورد منافع طبقاتی زحمتکشان، اکنون وظیفه سنگینی بر دوش حزب‌ها و سازمان‌های چپ و پیشرو ملی قرار گرفته است. از یک سو، تحلیل وضعیت مشخص درون کشور نشان می‌دهد که ارتقای فعالیت متحدان نیروهای چپ و مترقی، بر اساس آرمان‌های ولایی که دارند، در این برهه بسیار مهم است. از سوی دیگر، امکان اینکه کاروان پُرسروصدای "اپوزیسیون سلطنت انتخابی" و متکی به قدرت‌های غربی و رفتارهای ضددموکراتیک و سرکوبگرانه عواملشان در تظاهرات خیابانی در کشورهای غربی بتواند جنبش ارزنده "زن، زندگی، آزادی" را به انحراف بکشاند و در مبارزه واقعی ضددیکتاتوری جاری در کشور اختلال کند، باید توجه جدی نیروهای چپ و ترقی‌خواه را به اهمیت تاریخی لحظه کنونی جلب کند.

تحولات متعدد چند هفته گذشته به‌وضوح نشان داد که دیگر نمی‌توان همکاری‌های پشت پرده با راست‌گرایان زیر پرچم "چپ" را با انشانویسی درباره آزادی و دموکراسی خواهی توجیه کرد. دیگر نمی‌توان از همراهی زیر پرچم "چپ" با "اپوزیسیون" راست‌گرای متکی به قدرت خارجی در تظاهرات ۳۰ بهمن در بروکسل برای قرار دادن سپاه پاسداران در فهرست سازمان‌های تروریستی پارلمان اروپا فعالانه دفاع کرد و سپس از خواننده شدن پیام پشتیبانی شخصیت‌های ارتجاعی و جنگ‌طلبی مانند جورج

شواهد حکایت از آن دارد که آن بخش‌هایی از اپوزیسیون جمهوری اسلامی که برای جلب حمایت دولت‌های غربی، و به‌ویژه محافل امپریالیستی جنگ‌طلب، زیر پوشش "دفاع از حقوق بشر" تلاش می‌کنند، فعلاً برای دولت‌های غربی فقط اهرم فشار در مذاکرات پشت پرده و بده-بستان با جمهوری اسلامی ایران هستند. حمایت فرصت‌طلبانه ضمنی از این نوع "اپوزیسیون"، به‌ویژه حمایت نیروهای چپ، چه با شرکت در میزگردهای تلویزیونی‌هایی مانند ایران اینترنشنال و چه با شرکت در تظاهرات سازمان داده شده این "اپوزیسیون" وابسته به کمک دولت‌های خارجی، به وجهه و موقعیت مستقل "چپ" در مبارزه ضددیکتاتوری یاری نمی‌رساند. مشارکت در این گونه حرکت‌ها کمکی است به اعتبار بخشیدن به تبلیغات حکومتی و سخنوری‌های خامنه‌ای و منتسب کردن خیزش‌های مردمی اخیر به "اعتشاشات" ساخته آمریکا و اسرائیل، و تقویت مواضع "چپ‌های جعلی" که برای "حفظ نظام"، جنبش مردمی "زن، زندگی، آزادی" را حرکتی هدایت‌شده از خارج برای راه‌اندازی "انقلاب مخملی" القا می‌کنند.

بوش و جان بولتون و بالا رفتن عکس ساواکی بدنامی مانند پرویز تابتی در کنار پوسته‌های بزرگ رضا پهلوی در تظاهراتی عمومی اظهار تعجب و تأسف کرد و همه اینها را "تجربه هم‌زمان شیرین و تلخ" نامید! ترکیب شدن حمایت‌ها در جریان‌های امپریالیستی- از جمله اعلام حمایت سازمان نظامی تجاوزگر ناتو- از کاروان "اپوزیسیون" راست‌گرا و متکی به قدرت‌های غربی بر محور رضا پهلوی، تلاش عربان برای تطهیر ساواک مخوف شاهنشاهی و احیای آن، اصولاً نباید برای نظریه‌پردازان یا حتی فعالان سیاسی حزب‌های "چپ مدرن" تعجب‌آور باشد. با توجه به تاریخچه و عملکرد سؤال‌برانگیز جریان غالب "اپوزیسیون راست‌گرا" بر گرد رضا پهلوی، هر کنشگر سیاسی یا حزب "چپ" باید از ابتدای کار خط و مرز سیاسی و مواضع اصولی خود را با چنین جریان‌هایی روشن و معین کند تا در تظاهرات عمومی به بخشی از سیاهی لشکر آنها تبدیل نشود. برای درک هدف‌ها و ماهیت تظاهرات خیابانی که "اپوزیسیون سلطنتی" ترتیب می‌دهد کافی است به رفتار زشت و "حزب‌اللهی‌وار" عوامل چماقدار سلطنتی و تربیت‌شده ساواک آنها اشاره کنیم که به حمل‌کنندگان پلاکاردهای "مرگ بر ستمگر، چه شاه باشد چه رهبر" در تظاهرات بروکسل توهین و حمله کردند و آنان را به‌شدت کتک زدند.

به هر حال، چه در کنفرانس امنیتی مونیخ و چه در پارلمان اتحادیه اروپا، بار دیگر فعالیت اصلی "اپوزیسیون" سلطنتی برای الترناتیویساری با اتکا به "کمک قدرت‌های غربی" باز هم با شکست روبه‌رو شد، که البته پیش‌بینی هم می‌شد. حزب توده ایران بار دیگر بر این نکته مهم و بنیادی تأکید می‌کند که "دولت‌های قدرتمند غربی، تا زمانی که الترناتیو سیاسی "کارآمد" و "قابل اتکا" برای آنها وجود نداشته باشد، رابطه‌شان را با جمهوری اسلامی ایران قطع نخواهند کرد و در مسیر "براندازی" آن قدم برنخواهند داشت." (نامه مردم شماره ۱۱۷۴، ۱۰ بهمن ۱۴۰۱). برای مثال، وزیر امور خارجه آلمان در کنفرانس امنیتی مونیخ موضوع قرار دادن سپاه در فهرست سازمان‌های تروریستی را به‌صراحت رد کرد، زیرا به گفته او "مبنای قانونی ندارد!"

شواهد حکایت از آن دارد که آن بخش‌هایی از اپوزیسیون جمهوری اسلامی که برای جلب حمایت دولت‌های غربی، و به‌ویژه محافل امپریالیستی جنگ‌طلب، زیر پوشش "دفاع از حقوق بشر" تلاش می‌کنند، فعلاً برای دولت‌های غربی فقط اهرم فشار در مذاکرات پشت پرده و بده-بستان با جمهوری اسلامی ایران هستند. حمایت فرصت‌طلبانه ضمنی از این نوع "اپوزیسیون"، به‌ویژه حمایت نیروهای چپ، چه با شرکت در میزگردهای تلویزیونی‌هایی مانند ایران اینترنشنال و چه با شرکت در تظاهرات سازمان داده شده این "اپوزیسیون" وابسته به کمک دولت‌های خارجی، به وجهه و موقعیت مستقل "چپ" در مبارزه ضددیکتاتوری یاری نمی‌رساند. مشارکت در این گونه حرکت‌ها کمکی است به اعتبار بخشیدن به تبلیغات حکومتی و سخنوری‌های خامنه‌ای و منتسب کردن خیزش‌های مردمی اخیر به "اعتشاشات" ساخته آمریکا و اسرائیل، و تقویت مواضع "چپ‌های جعلی" که برای "حفظ نظام"، جنبش مردمی "زن، زندگی، آزادی" را حرکتی هدایت‌شده از خارج برای راه‌اندازی "انقلاب مخملی" القا می‌کنند.

در طرح کردن "عامل خارجی"، می‌بینیم که بین تبلیغات حکومتی بر محور سخنان خامنه‌ای و تلاش‌های "اپوزیسیون" متکی به قدرت‌های خارجی، و در نحوه برخورد هر دو اینها به حرکت‌های اعتراضی داخل کشور و به‌ویژه جنبش "زن، زندگی، آزادی"، وجه اشتراک روشنی وجود دارد. از یک سو، خامنه‌ای و سران سپاه، برای منحرف کردن افکار عمومی، ریشه جنبش‌های مردمی- یعنی بحران‌های چندوجهی داخلی- را زیر پوشش تقابل با "عامل"



یک سال گذشته، ده‌ها میلیارد دلار به جیب شرکت‌های تسلیحاتی و نفت-گاز فراملی و پیمانکاران نظامی خصوصی سرازیر شده است. تلفات انسانی جنگ در اوکراین سر به هزاران کشته و زخمی از هر دو طرف می‌زند. ولکر تورک، کمیسر عالی حقوق بشر سازمان ملل متحد در ژنو، در گزارشی که روز ۲۱ فوریه ۲۰۲۳ منتشر کرد، از جمله اعلام کرد که شمار غیرنظامیان کشته‌شده در جنگ به ۸ هزار نفر می‌رسد، بیش از ۱۳ هزار نفر مجروح شده‌اند، و در حدود ۱۴ میلیون نفر از محل زندگی‌شان آواره شده‌اند.

افزون بر این، هزینه کمرشکن جنگ، و همچنین تحریم‌های کشورهای امپریالیستی، ضربه‌های جدی به اقتصاد روسیه زده است. بر اساس آمار دولت روسیه، کسری بودجه آن کشور در آخر سال ۲۰۲۲ به ۱٫۷۶ تریلیون روبل (۲۵ میلیارد دلار) افزایش یافته است.

حمله نظامی روسیه در اوکراین، برخلاف برخی مدعیات در مورد سد کردن گسترش ناتو، به درخواست پیوستن کشورهای سوئد و فنلاند به ناتو و در واقع به گسترش ناتو در اروپا منجر شد و در مجموع دشواری‌هایی جدی برای نیروهای چپ، مترقی، و خواهان صلح در اروپا پدید آورد.

با توجه به پیامدهای جنگ برای مردم اوکراین و برای مردم بسیاری از کشورهای دورتر از میدان این جنگ، و نیز با توجه به خطر واقعی افزایش خطرناک تنش‌ها و حتی احتمال وقوع جنگ هسته‌ای، روشن است که پایان دادن به این جنگ باید در اولویت همه باشد. نیروهای هوادار صلح و عدالت اجتماعی در سراسر جهان خواهان آتش‌بس و یافتن راه‌حل سیاسی از طریق مذاکره هستند که بتواند به این جنگ پایان دهد. ما همچنین مخالفت قاطع خود را با سیاست‌های رژیم جمهوری اسلامی ایران برای دخالت در این جنگ فاجعه‌بار - به هر بهانه‌ای که باشد - اعلام می‌کنیم.

استراتژی "غرب" در تلاش برای شکست دادن نظامی روسیه، از راه ارسال بیش از پیش و بی‌پایان تسلیحات سنگین به اوکراین، به همان اندازه که خطرناک و نامستولانه است، فریبکارانه هم است. این چنین تأمین تسلیحاتی فقط جنگ را طولانی‌تر می‌کند و این خطر را دارد که وضعیت کنونی را به جنگ جهانی سوم نابودگر بکشاند.

جنگ اوکراین نیز مانند همه جنگ‌ها باید از راه مذاکره پایان یابد. با مقصر دانستن یکجانبه روسیه به علت تهاجمی که کرده است، و بی‌توجهی به نگرانی‌های برحق آن کشور در مورد گسترش بی‌وقفه ناتو و ضرورت بی‌طرفی اوکراین، دستیابی به راه‌حل صلح‌آمیز ناممکن خواهد بود. آنهایی که خواهان ادامه جنگ‌اند سلاح می‌فرستند؛ آنهایی که خواهان صلح‌اند دیپلمات می‌فرستند.

ما خواهان توقف فوری درگیری در سراسر خط مقدم جنگ در اوکراین، و اساساً توقف کامل درگیری‌ها، و خواستار اقدام دیپلماتیک سیاسی جدی برای یافتن راه‌حلی قطعی و پایدار، یا دست کم برقراری آتش‌بس بر پایه توافق دو طرف هستیم.

سالگرد آغاز درگیری نظامی در اوکراین نباید زمانی برای تشدید درگیری‌ها، بلکه زمانی برای حاکم کردن صلح به‌خاطر همه ملت‌های اروپا و جهان باشد. به نظر حزب توده ایران، دیپلماسی صحیح سیاسی همواره باید بر زور تسلیحات یا تهدید نظامی چیره شود، و باید جزئی از سیاست خارجی اصولی و مترقی باشد. چنین سیاستی در خور ایرانی مترقی و فارغ از چنگال حکومت دینی، و در واقع در خور همه ملت‌ها و کشورهای جهان به‌مثابه کشورهای مستقل، ملی، و آینده‌نگر در قرن بیست‌ویکم است.

ادامه امپریالیسم جهانی و ناتو ...

دیپلماسی سیاسی، که بسیار ضروری است، هیچ تلاشی صورت نگیرد، مردم اوکراین و فدراسیون روسیه، که درگیر جنگی شده‌اند که خودشان در وقوع آن نقشی نداشته‌اند، همچنان رنج خواهند برد و آسیب خواهند دید.

کمیته مرکزی حزب توده ایران در اطلاعیه‌ای که ۶ اسفند ۱۴۰۰ منتشر کرد از جمله اعلام کرد: "حزب توده ایران ضمن ابراز نگرانی از پیامدهای فاجعه‌بار این تصمیم دولت روسیه، مداخله نظامی روسیه در اوکراین را محکوم می‌کند. ما تأکید می‌کنیم که احترام به استقلال و تمامیت ارضی همه کشورهای عضو سازمان ملل متحد و مداخله نکردن در امور داخلی کشورهای دیگر، از بنیادهای اصلی منشور سازمان ملل متحد و همزیستی مسالمت‌آمیز است و باید رعایت شود."

افزون بر این، باید بر این موضع اصولی و پیگیر حزبمان نیز تأکید کنیم که تجاوزها و تحریک‌های دولت اوکراین - متشکل از عناصر ملی‌گرای افراطی و راست افراطی - علیه اقلیت‌های ملی آن کشور، دست کم در شرق اوکراین، نیز محکوم است. این رفتار دولت اوکراین از زمان کودتای مورد حمایت آمریکا و ناتو علیه رئیس‌جمهور منتخب ویکتور یانوکوویچ در فوریه ۲۰۱۴ آغاز شد و شدت یافت.

از این منظر، جنگ پیامد مستقیم گسترش تحریک آمیز ناتو به شرق به سمت مرزهای فدراسیون روسیه پس از پایان «جنگ سرد» است. گسترش ناتو به شرق برخلاف شروط اصلی مذاکره و تضمین‌های مشخصی بود که در پی انحلال اتحاد شوروی به دولت روسیه داده شده بود. دولت روسیه گسترش ناتو به سمت شرق و استقرار شماره فزاینده‌ای از نیروهای نظامی و تسلیحات در نزدیکی مرزهای آن کشور را به حق تهدیدی آشکار علیه امنیت خود دانسته است. الحاق اوکراین یا گرجستان به ناتو نیز خط قرمز روشنی برای روسیه بوده است که نباید از آن عبور شود.

پایبند نبودن دولت اوکراین به موافقت‌نامه‌های مینسک در عمل به معنای ادامه جنگ در منطقه به طور عمده روسی‌زبان در شرق اوکراین بود، که فقط طی هفت سال، بیشتر از ۱۴ هزار تلفات انسانی داشت. یادآوری می‌کنیم که موافقت‌نامه‌های مینسک مجموعه‌ای از توافقاتی صورت گرفته بین دو کشور اوکراین و روسیه در سال ۲۰۱۴ بودند که هدف از آنها پایان دادن به درگیری‌های نظامی در منطقه دُنباس بود.

ادامه بحران‌های سیاسی-اقتصادی داخلی در کشورهای قدرتمند سرمایه‌داری غرب و به‌ویژه در آمریکا و بریتانیا، و به قدرت رسیدن نیروهایی که نظامیگری و مداخله در کشورهای دیگر همواره از گزینه‌های اول آنها برای تأمین منافع انحصارهای نظامی و تأمین سلطه جهانی قدرت‌های امپریالیستی بوده است، از دیگر عواملی‌اند که در سال‌های اخیر سبب افزایش تنش‌ها و خطر درگیری با فدراسیون روسیه بوده‌اند و حتی کشوری مثل چین را نیز تهدید کرده‌اند.

جنگ جاری در اوکراین پیامدهای اقتصادی جدی در سراسر اروپا نیز داشته است. نظامیگری ناشی از بسیج نظامی قدرت‌های جهانی علیه روسیه سبب رنج و فلاکت اقتصادی گسترده، افزایش قیمت انرژی، و افزایش هزینه زندگی زحمتکش‌ان در سراسر آن قاره شده است. بار این جنگ‌طلبی بیش از همه به دوش آسیب‌پذیرترین بخش‌های جامعه است، از کم‌درآمدها و بیکارشده‌ها گرفته تا پنهانگانی که از آزار و پیگرد فرار کرده‌اند. و در چنین وضعیتی، شرکت‌های بزرگ انرژی همچنان میلیاردها دلار سود بادآورده به جیب می‌زنند. همچنین، کشورهای "جنوب" چنین می‌بینند که وقتی ناتو و متحدانش ادعا می‌کنند که حمله روسیه به اوکراین نقض آشکار و بی‌سابقه قوانین بین‌المللی است، به‌واقع رفتاری ریاکارانه دارند. در این ریاکاری، ناتو از بیان رفتار خودش و تاریخچه جنگ‌های غیرقانونی خودش، از جمله جنایت‌هایش علیه حقوق بشر، بمباران زیرساخت‌های غیرنظامی، اعدام‌های افراطی، و اعمال گزینشی قوانین بین‌المللی، طفره می‌رود.

تحولات یک سال گذشته نشان داده است که بزرگ‌ترین بیزندگان جنگ کنونی امپریالیسم جهانی - به سرکردگی امپریالیسم آمریکا - و ناتو بوده‌اند. در



پنجشنبه ۱۶ فوریه با انتشار توییتی نوشت: «به مقامات کاخ سفید توصیه می‌کنم بازی شکست‌خورده ایران‌هراسی را متوقف کنند، خبرسازی در مورد رهبر القاعده و ارتباط دادن آن به ایران خنده‌آورست. بوجود آوردگان القاعده و داعش مسئول و عامل رشد تروریسم در جهانند. آدرس غلط ندهید!»

روز دوشنبه اول اسفند (۲۰ فوریه) نیز زلمی خلیل‌زاد، دیپلمات ارشد آمریکایی که تا چند ماه پس از فروپاشی دولت جمهوری در افغانستان فرستاده ویژه آمریکا در امور افغانستان بود، در رشته توییت‌هایی نوشت که سیف‌العدل، جانشین ایمن الظواهری و رهبر القاعده که مقیم ایران است، «به احتمال بسیار زیاد با نیروی قدس سپاه پاسداران معامله کرده است. القاعده در ازای پناهگاه و حمایت ایران، مأموریت‌های کثیف رژیم در هدف قرار دادن مخالفانش را انجام خواهد داد.»

در گزارشی که نشریه انگلیسی گاردین روز سه‌شنبه ۱۴ فوریه منتشر کرد، به این موضوع اشاره شده است که ایران همواره حضور اعضای القاعده در ایران را انکار کرده است، «گرچه بسیاری بر این عقیده‌اند که پس از حمله آمریکا به افغانستان در پی حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، ده‌ها تن از اعضای ارشد آن گروه و خانواده‌هایشان به جمهوری اسلامی ایران پناه آوردند. وضعیت اعضای القاعده در ایران در ۲۰ سالی که از ورود آنها به ایران می‌گذرد، هرگز کاملاً مشخص نبوده است. به نظر می‌رسد برخی از آنها برای مدت طولانی به شکل‌های گوناگون در بازداشت بوده‌اند. به برخی دیگر از آنها آزادی‌های زیادی داده شده است. این عده شامل اعضای خانواده اسامه بن لادن، بنیان‌گذار القاعده، است که در سال ۲۰۱۱ به دست نیروهای ویژه آمریکا در پاکستان کشته شد. در سال ۲۰۲۰ نیز یکی از رهبران القاعده در خیابانی در تهران به ضرب گلوله کشته شد.»

به نوشته واشنگتن پست، العدل و یکی دیگر از اعضای ارشد القاعده در سال ۲۰۱۵، در تبادل زندانی بین ایران و القاعده، از بازداشتگاه آزاد و به القاعده تحویل داده شده بودند.

با توجه به خیزش مردمی گسترده در ایران و موقعیت نه‌چندان استوار جمهوری اسلامی ایران چه در داخل و چه در عرصه بین‌المللی، گزارش‌هایی از این دست می‌تواند دستمایه قدرت‌های امپریالیستی تجاوزگر شود. چه برای فشار آوردن به جمهوری اسلامی و امتیازگیری از آن و پیشبرد نقشه‌های تباهی‌آور خود در منطقه و چه در روند آلترناتیوسازی سیاست‌های خارجی ماجراجویانه و مداخله‌گرانه جمهوری اسلامی ایران و بازوهای نظامی آن در خارج از کشور فقط این وضع را خطرناک‌تر می‌کند. در این میان، مردم ایران‌اند که از دو سو آسیب می‌بینند: هم از مداخله و فشار خارجی، و هم از سیاست‌های نابخردانه و سرکوبگرانه رژیم جمهوری اسلامی ایران.

ادامه سیاست‌های ماجراجویانه رژیم و ...



به شورای امنیت آمده است که «نظر غالب در میان کشورهای عضو این است که سیف‌العدل اکنون در عمل رهبر القاعده است و در حال حاضر عامل ادامه فعالیت آن است.»

در بند ۷ از مرور کلی گزارش مذکور آمده است: «در بحث‌هایی که در ماه‌های نوامبر و دسامبر شد، بسیاری از کشورهای عضو بر این نظر بودند که سیف‌العدل هم‌اکنون رهبر عملی و بی‌رقیب گروه [القاعده] است... نظر بیشتر اعضا این است که عامل کلیدی

[در اعلام نکردن رسمی رهبری العدل] ادامه حضور او در جمهوری اسلامی ایران [شعبه] است... [که] از لحاظ نظری و عملی مشکلی جدی برای القاعده است. یکی از اعضا گزارش‌ها و ادعاها و ارزیابی‌های مربوط به حضور اعضا یا وابستگان در جمهوری اسلامی را رد کرد.»

گفتنی است که طالبان قبلاً توافقی را با دولت آمریکا امضا کرده و تعهد کرده بود که به گروه‌های تروریستی که هدف‌های بین‌المللی را تعقیب می‌کنند اجازه فعالیت در سرزمین‌های زیر کنترل خود ندهد.

در بند ۵۳ از بخش مربوط به «عراق و خاور نزدیک» نیز آمده است: «به‌رغم عقب‌نشینی‌های جاری، خطر ظهور مجدد داعش در مرکز منطقه درگیری‌ها وجود دارد... یکی از کشورهای عضو گزارش داد که در روز ۲۶ اکتبر [۲۰۲۲] یکی از افراد داعش به شاه‌چراغ در شیراز، در جمهوری اسلامی ایران، حمله کرد و ۱۵ نفر، از جمله ۳ کودک، را کشت.»

در بخش دیگری از این گزارش درباره داعش خراسان آمده است که این گروه «تهدید کرده است که به سفارتخانه‌های چین، هند، و ایران در افغانستان حمله خواهد کرد. «سیف‌العدل (به معنای «شمشیر عدالت» و با نام حقیقی محمد صلاح‌الدین عبدالحلیم زیدان) اسلام‌گرای ۶۲ ساله مصری‌تبار، از ارتشیان سابق مصر، از «مجاهدین» اسلامی که با نیروهای شوروی در افغانستان جنگید، و بنا به گفته علی صوفان (از کارشناسان ضدتروریسم پلیس فدرال آمریکا) از عاملان اصلی عملیات تروریستی یازدهم سپتامبر است. علی صوفان در مقاله‌ای که دو سال پیش منتشر کرد مدعی شد که العدل از سال ۲۰۰۲ یا ۲۰۰۳، یعنی پس از حمله‌های تروریستی ۱۱ سپتامبر، در ایران مستقر و مخفی بوده است.»

روز چهارشنبه ۱۵ فوریه، ند پرایس، سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا، در نشستی خبری در واشنگتن با استناد به گزارش پیش‌گفته کارشناسان سازمان ملل متحد تأکید کرد که سیف‌العدل، سرکرده جدید گروه تروریستی القاعده، در ایران است و گفت که ارزیابی و نظر دولت آمریکا هم همین است.

وی افزود: «ایجاد فضای امن برای القاعده نمونه دیگری از حمایت‌های جمهوری اسلامی ایران از تروریسم و اقدام‌های بی‌ثبات‌کننده آن در خاورمیانه و فراتر از آن است.» او تأکید کرد که دولت آمریکا به همکاری با متحدان خود برای مقابله با اقدام‌های ایران، از جمله حمایت از تروریسم، ادامه خواهد داد.

پلیس فدرال آمریکا (اف‌بی‌آی) سیف‌العدل را یکی از تروریست‌های تحت تعقیب خود معرفی کرده است که به توطئه برای کشتن شهروندان آمریکایی و تخریب ساختمان‌ها در آمریکا متهم است. در نوامبر ۱۹۹۸، هیئت منصفه فدرال ایالات متحد آمریکا سیف‌العدل را به علت نقش داشتن در طرح‌ریزی بمب‌گذاری و حمله به سفارتخانه‌های آمریکا در تانزانیا و کنیا مجرم شناخت. آن حمله‌ها به کشته شدن ۲۲۴ غیرنظامی و زخمی شدن بیش از پنج‌هزار نفر دیگر منجر شد. وزارت امور خارجه آمریکا تا مبلغ ۱۰ میلیون دلار جایزه برای ارائه اطلاعات در مورد سیف‌العدل تعیین کرده است.

حسین امیرعبداللهیان، وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران، روز

آمریکا، جنگ سرد جدید در آسیا را تشدید می‌کند



گوام به یکی از گسترده‌ترین مرکزهای تأسیساتی نیروی دریایی ایالات متحده تبدیل شده است و گنجایش نگهداری از یک ناو هواپیمابر و چندین ناو تهاجمی را دارد. ایالات متحده برای محافظت از این تأسیسات نظامی یک سامانه ضد موشکی تاد (یا پدافند هوایی مرحله پایانی در ارتفاع زیاد) را در آنجا مستقر کرده است.

پیامدهای این افزایش نظامیگری

اینکه چرا ایالات متحده در دریاها و مناطق اطراف چین قدرت نظامی‌اش را افزایش داده روشن است. این رویکرد استراتژیک (راهبردی) از سوی دولت ایالات متحده در هند و اقیانوس آرام (در ماه فوریه سال پیش) به‌وضوح توضیح داده شده است. دولت ایالات متحده اعلام کرده است که "تمرکز فزاینده آمریکا" تا حدی به دلیل این واقعیت است که منطقه هند و اقیانوس آرام با چالش‌هایی فزاینده به‌ویژه از سوی چین روبرو است. پس از این که گفته شده این افزایش قدرت نظامی آمریکا "تا حدی" به دلیل چین است توضیحی دیگر در این متن داده نمی‌شود. مشکل با چین در کجاست؟ کاخ سفید می‌نویسد: "جمهوری خلق چین در حال ترکیب قدرت اقتصادی، دیپلماتیک، نظامی، و فناوریانه خود و در پی ایجاد حوزه‌ای به‌منظور نفوذ در هند و اقیانوس آرام و تبدیل شدن به تأثیرگذارترین قدرت جهان است." به عبارت دیگر، ایالات متحده چین را رقیبی بلافصل در برابر نقش خود در مقام "پرنفوذترین قدرت جهان" می‌داند. اگر چین به پیشرفت خود از مقام یک تولیدکننده صرف برای شرکت‌های غربی ادامه دهد با خشم ارتش ایالات متحده مواجه خواهد شد. برای ایالات متحده اینکه قدرت اقتصادی، دیپلماتیک، نظامی و فناوریانه‌اش را ترکیب کند (یعنی دقیقاً همان کاری که در استراتژی هند و اقیانوس آرام دارد انجام می‌دهد) امری کاملاً پذیرفتنی است. اما انجام این امر از سوی جمهوری خلق چین برای ایالات متحده پذیرفتنی نیست. پافشاری جمهوری خلق چین "قدرتی" نامیده می‌شود و پافشاری ایالات متحده "نظم جهانی بر اساس قوانین" است!

بخشی از این تلاش خلاقانه در جنگ اطلاعاتی چین را / به عنوان یک کشوری "امپریالیستی" معرفی کردن و مبارزه غرب و متحدان منطقه‌ای‌اش (یعنی استرالیا، ژاپن، و کره جنوبی) با این "امپریالیسم" یا "استعمار" چینی است. تلاش چین در حفظ حاکمیتش از جمله بر تایوان (که از سوی ایالات متحده در مورد سیاست "چین واحد" چین به رسمیت شناخته شده است) "امپریالیسم" توصیف می‌شود. البته هنگامی که چین به‌منظور تجارت و گسترش روابط دیپلماتیک از مرزهای خود فراتر می‌رود تنش‌هایی وجود خواهد داشت یا بر سر جزیره‌های زنجیره‌ای (از دریای ژاپن تا دریای چین جنوبی) نیز همانند رقابت بیشتر کشورها و همسایگان‌شان بین چین و همسایگانش رقابت وجود دارد. ولی این تنش‌ها و رقابت‌ها حتی بین کشورهای نابرابر همانند تنش‌ها و رقابت‌های امپریالیستی مثل امپریالیسم آمریکا و غرب نیست. شگفت‌انگیز اینکه این بحث ساخته امپریالیسم ایالات متحده که چین یک کشور امپریالیستی است اکنون حتی در بین برخی از نیروهای چپ نیز تا این حد گسترش یافته است. با آنکه به این بحث است که ایالات متحده در کشورهای حاشیه آسیا از جمله در هند که از

آن همچون یک عضو "ناتو" ادامه در صفحه ۱۱

در اوایل ماه فوریه (اوایل بهمن ماه ۱۴۰۱)، دولت ایالات متحده اعلام کرد که در صد است توافقنامه سال ۲۰۱۴ / ۱۳۹۳ خود را با فیلیپین به‌منظور ساخت پایگاه‌هایی تازه در جزیره لوزون، واقع در شمال مجمع الجزایر فیلیپین، به اجرا درآورد. این پایگاه‌ها احتمالاً هواپیماهایی در آن‌ها جای خواهند گرفت که قدرت حمله به هدف‌هایی در چین از جمله به اطراف تایوان داشته باشند. لوید آستین، وزیر دفاع ایالات متحده، با فردیناند "بونگ بونگ" مارکوس جونیور در مانیل پایتخت فیلیپین دیدار کرد تا در مورد بخش‌های نهایی این توافق گفتگو کند. مارکوس که به هر موضوعی، جز نارضایتی فزاینده در کشور، برای منحرف کردن اذهان مردم استفاده می‌کند، مخالفتی با مفاد این توافقنامه نداشت. وی بیشتر ترجیح می‌دهد که چین را موجب پدید آمدن بحران‌های فیلیپین بخواند. این پایگاه‌ها هم درآمد برای دولت مارکوس فراهم خواهند کرد و هم نظر سوء مردم را روی چین متمرکز خواهند کرد.

این پایگاه‌های تازه ایالات متحده در فیلیپین، نخستین پایگاه‌ها در این کشور نیستند. ایالات متحده در قرن نوزدهم در سال ۱۸۹۸ / ۱۲۷۷ خورشیدی علیه امپراتوری اسپانیا و در کنار نیروهای ناسیونالیست در کشورهای کوبا، پورتوریکو و فیلیپین که در معرض سرکوب بودند به جنگ اسپانیا و آمریکا وارد شد. ایالات متحده پس از شکست امپراتوری اسپانیا، ناسیونالیست‌ها را کنار زد و در عمل این مستعمره‌های رها شده از جنگ اسپانیا را صاحب شد. ایالات متحده به‌منزله تحکیم اشغال فیلیپین پایگاه‌هایی در فیلیپین ایجاد کرد. این پایگاه‌ها در دوره سلطه امپریالیسم ژاپن بر جزایر فیلیپین از جنگ آمریکا بیرون آورده شدند. پس از شکست ژاپن در جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۵ / ۱۳۲۴ آمریکا این پایگاه‌ها را اشغال و بازسازی کرد. ایالات متحده این پایگاه‌ها (به‌ویژه در خلیج سوبیک واقع در جزیره لوزون) را که پیش از این در ۱۸۹۹ از جنگ اسپانیا درآورده بود گسترش داد. ایالات متحده تا سال ۱۹۹۲ / ۱۳۷۱ این پایگاه‌های بزرگ از جمله پایگاه خلیج سوبیک را در اختیار خود داشت و سپس به دلیل فروپاشی اتحاد شوروی برخی از پایگاه‌های خود در مناطق شرق آسیا را تعطیل کرد. اکنون ایالات متحده به پایگاه‌های نظامی‌اش در جزیره لوزون بازگشته است.

در ماه نوامبر سال پیش، ایالات متحده اعلام کرد که پایگاه تیندال نیروی هوایی استرالیا در شمال این کشور را گسترش خواهد داد تا بتواند شش بمب افکن استراتو فورتس B-52H را که قابلیت حمل بمب‌های هدایت شونده دقیق هسته‌ای را دارند در خود جای دهد. چنین گسترش‌هایی تازه در پایگاه استرالیایی، پایگاه‌های فیلیپین، و دیگر تجهیزات نظامی از سوی ایالات متحده در شرق آسیا (ساموای آمریکا، گوام، ژاپن، و کره جنوبی) همگی بر اساس الگو و سیاست "زدپای عمیق" دوره جنگ سرد ساخته نشده‌اند. این پایگاه‌ها زیر تأثیر "انقلاب در امور نظامی" وزیر دفاع سابق ایالات متحده، دونالد رامسفلد، و "رد پای سبک" توسعه می‌یابند. این پایگاه‌ها در اطراف فرودگاه‌ها و مراکز شنود و جاسوسی ساخته شده‌اند که قدرت استفاده از فناوری ارتباطات و نیروی‌های هوایی و دریایی (و نه نیروی زمینی) را به‌منظور جابجایی نیرو داشته باشند. از آنجا که هم جمهوری دموکراتیک خلق کره و هم جمهوری خلق چین صاحب فناوری تولید موشک‌های بالستیک‌ای بسیار مؤثر هستند، ساخت پایگاه‌های بزرگ آمریکایی با تمرکز نیروی بسیار آسیب پذیری آن‌ها را در برابر حمله موجب خواهد شد. پایگاه‌های قدیمی‌تر و بزرگ‌تر در ژاپن و کره جنوبی در طول جنگ سرد بخش مرکزی استراتژی ایالات متحده بودند، ولی اکنون پایگاه‌های قدیمی با پایگاه‌هایی کوچک‌تر از جمله پایگاه نیروی هوایی کورات در تایلند گرفته تا پایگاه‌هایی تازه و کوچک در کشورهای فدرال جزایر میکرونزی و پالائو جایگزین شده‌اند.

۲۷ درصد از زمین‌های جزیره گوام، مستعمره ایالات متحده، به ارتش ایالات متحده تعلق دارد که ارتش آمریکا چندین پایگاه در این جزیره احداث کرده است. بیست سال پیش نیروی هوایی ایالات متحده چندین سیستم پیشرفته موشکی کروز خود را به پایگاه هوایی اندرسن در گوام که اکنون بمب افکن‌های B-1 و B-52 را در خود جای داده است منتقل کرد. نیروی دریایی ایالات متحده نیز پایگاه دریایی خود را بازسازی کرد به طوری که هم اکنون تبدیل به پایگاهی برای زیردریایی‌های هسته‌ای تهاجمی شده است.



نزدیک بین رهبران حزب حاکم و سرمایه‌داران وجود داشت. ولی در آلمان نازی پیش از جنگ رقابت بین سران مختلف نازی که به سرمایه‌گذاری‌های مختلف وابسته بودند وجود داشت که البته در طول جنگ برای رسیدن به هدف‌های خاص تولید در واحدهای مختلف باید هماهنگ می‌شدند و درجه‌ای از "برنامه‌ریزی" هم وجود داشت. برخی از این سرمایه‌گذاری‌ها در پی از دست دادن نفوذ رهبرانی که با آنان ارتباط نزدیک داشتند شکست خوردند، پدیده‌ای که در فیلم "لعنتی‌ها" (The Damned) ساخته لوچینو ویسکونتی به‌تصویر کشیده شد. در نتیجه، این سناریو بسیار متفاوت از سناریوی هندی بود که در آن یک رهبر بلامنزاع با ارتباط نزدیک با یک سرمایه‌دار خاص رشد شگفت‌انگیز آن سرمایه‌دار را موجب می‌شود. بنابراین، با وجود این امر که پیوند نزدیک بین رهبری سیاسی و سرمایه‌بزرگ ویژگی مشترک همه دولت‌های فاشیستی و شبه‌فاشیستی است (همان ویژگی‌ای که با آن موسولینی فاشیسم را "ادغام قدرت دولتی و سرمایه‌داری" تعریف کرد). مورد هند پدیده‌ای منحصر به‌فرد را نشان می‌دهد.

با وجود این، سرمایه‌داری تا آن اندازه هم نفوذپذیر نیست که با اتحاد چند سرمایه‌دار و سیاستمدار بزرگ کاملاً تحت سلطه قرار بگیرد. اگر بتوان بر نظام سرمایه‌داری یک کشور به‌طور کامل مسلط شد، می‌توان نتیجه گرفت که خواسته‌های چنین اتحادی بین سرمایه‌دار و سیاستمدار در این نظام بسته می‌تواند به‌وسیله سازوکارهای خودکار خود سرمایه‌داری و بدون مانع اجرا شود. ولی این بسته نگاه داشتن که همیشه دشوار است، هنگامی که با سیستمی جهانی شده سروکار داریم غیرممکن می‌شود. سرمایه‌دار بزرگ از محدود ماندن در چارچوب اقتصاد داخلی بیزار است، زیرا با خطر شکست در برابر دیگر سرمایه‌گذاران رقابت و بلعیده شدن از سوی آنان روبرو است و زمانی که سرمایه‌دار بزرگ که به‌دلیل نزدیکی به سیاستمدار بزرگ مورد توجه ویژه قرار می‌گیرد جرئت کرده و وارد عرصه جهانی می‌شود و جزئیات فعالیت‌های تجاری‌اش در معرض نظارت دقیق دیگر سرمایه‌داران بزرگ قرار می‌گیرد. رقابت جهانی، در این مرحله حکمفرما می‌شود و هرگونه تخطی از قوانین تجاری سرمایه‌داری نه تنها مورد توجه قرار می‌گیرد، بلکه به‌مجازات نیز می‌رسد. این امر نه به‌دلیل قانون‌مداری، بلکه به‌دلیل وجود رقابت بین سرمایه‌داران بزرگ است. این دقیقاً همان اتفاقی است که برای ادانی روی داده است.

چنین مجتمع سرمایه‌داری را با افزایش حمایت‌های دولت می‌توان نجات داد، اگرچه حتی دریافت چنین حمایت‌ها هم زیر نظارت نهادهای جهانی دشوار می‌شود. هنگامی که مدیریت اقتصادی یک کشور برای بهبود تراز تجاری‌اش به سرمایه‌خارجی‌ای چشمگیر نیاز داشته باشد، دشواری مورد اشاره به‌شدت افزایش می‌یابد. اگر سرمایه‌گذاران خارجی نگران ناکارآمدی، تقلب، و مجازات نکردن ثروت‌اندوزی غیرقانونی مقامات نظارتی آن کشور باشند، سرمایه‌گذاری خارجی متوقف خواهد شد.

حتی اگر چنین مجتمعی به حیات خود ادامه دهد گستاخی دولت مودی از میان خواهد رفت. جلوگیری از رسیدگی به امور امپراتوری مالی ادانی غیرممکن خواهد بود، زیرا فعالیت‌های گروه ادانی فاقد هرگونه اعتبار در محفل‌های مالی جهان خواهد بود. به‌همین ترتیب هم هرگونه تحقیقی که نشان دهد گروه ادانی بی‌گناه است هیچ‌گونه اعتباری در محفل‌های مالی جهان نخواهد

ادامه در صفحه ۱۱

«سرمایه‌داری رفاقتی» به‌منزله استراتژی اقتصادی

این امر که گوتم ادانی، میلیاردر هندی، اتهام‌های شرکت پژوهشی هیندنبرگ علیه‌اش به‌دلیل کلاهبرداری را حمله به ملت هند می‌داند، اهمیتی ویژه دارد. درست پیش از این ماجرا، برنامه مستند بی‌بی‌سی درباره مودی، نخست‌وزیر هند، از سوی دولت هند محصول ذهنیت استعماری شناخته شد و از این‌روی حمله به ملت هند نیز تعبیر شد. ادانی این جرئت را نداشت که مانند مودی خود را هم‌قدر ملت بداند، مگر اینکه اطمینان می‌داشت که مودی با چنین امری موافق باشد. به‌طور خلاصه، مودی و ادانی هر دو خود و یکدیگر را مظهر ملت می‌دانند. اتحاد مودی-ادانی که هسته اصلی اتحاد سرمایه‌بزرگ و ناسیونالیسم افراطی (هندوتوا) است از نظر این دو این اتحاد همان ملت است و به‌این ترتیب ثروت ملت ایجاب می‌کند که مودی از نظر سیاسی برتر بماند و ادانی در عرصه اقتصادی شکوفا باشد زیرا ملت چاره‌ای جز این ندارد!

ایدئولوژی مودی، در واقع، دقیقاً در همین نقض کامل واقعیت نهفته است: این دو را هرگز نمی‌توان به رفتار غیراخلاقی متهم کرد، زیرا هر عمل آنان به‌سود ملت است و سود ملت سود همه است به‌غیر از "غیر میلیون" یا "دشمنان ملت"، و این مهم‌تر از همه‌چیز است. بنابراین آنان را / اتهام / به بی‌اخلاقی یا رفتاری غیراخلاقی هرگز نمی‌توان متهم کرد. استناد ادانی به ناسیونالیسم توسط مؤسسه هیندنبرگ رد شد، به‌این دلیل که جرم با پوشیدن نقاب توسط مجرم از میان نمی‌رود. این امر حقیقت داشت اگر مصلحت ملت به‌نحوی مستقل و عینی تعریف می‌شد، ولی اگر صرفاً مصلحت ملت همان مصلحت مودی و ادانی باشد این اتهام اعتبار خود را از دست می‌دهد. دفاع ادانی دقیقاً مبتنی بر این هویت بود.

سیاست اقتصادی دولت مودی در برابر مردم، اغلب و به‌درستی، بی‌رحمانه و کاملاً در خدمات "دوستان" خود او تلقی می‌شود. این واقعیت که مؤسسات مالی ملی شده مانند بانک دولتی هند و شرکت بیمه عمر هند به‌طور آشکار برای پیش بردن پروژه ایجاد یک امپراتوری خصوصی مورد استفاده قرار گرفته‌اند اغلب مورد حمله قرار گرفته است. فراهم کردن معافیت‌های مالیاتی برای سرمایه‌های کلان و جبران کردن این معافیت‌ها از راه کاهش هزینه‌های رفاهی برای فرودستان، سیاستی آشکارا طبقاتی است که حتی دولت‌های بورژوازی نیز به‌طور علنی به پیروی از آن یعنی روش "پارتی بازی" متمایل نیستند. این "پارتی بازی" ولی متفاوت است زیرا بر ایدئولوژی‌ای تکیه دارد که کمکی است به ساختن "ملت" (البته بر اساس دیدگاه اکثریتی "ملت"). خلاصه اینکه، این "پارتی بازی" با ایده ساختن یک "ملت" (هندو) پاکسازی می‌شود.

بنابراین "سرمایه‌داری رفاقتی" در دولت مودی آن اعمال خلاف و غیرقانونی‌ای معمول برای ساختن ثروت برای چند سرمایه‌دار برگزیده و از نزدیکان است که همه می‌دانند اعمالی خلاف‌اند اما به‌دلیل پاسخگو نبودن یا با مخفی‌کاری کافی انجام می‌پذیرد. "سرمایه‌داری رفاقتی" در نظام مودی، بر عکس، به جایگاه استراتژی‌ای اقتصادی ارتقا یافته است و با اطمینان به‌منزله "منافع ملی" پیگیری می‌شود.

برخی بر این باور هستند که استراتژی کره جنوبی در پشتیبانی از الیگارشی‌های این کشور با پشتیبانی دولت مودی از گروه ادانی‌ها یا آمیانی‌ها (آن‌گونه که آدام توم مورخ در نشریه وایر "The Wire" آورده است) شباهت دارد. با این‌همه، تفاوتی اساسی وجود دارد. در مورد کره جنوبی - مانند ژاپن پس از جنگ - مجموعه‌ای کامل از مؤسسات دولتی وجود داشتند که با گروه‌های انحصاری هم برای اعمال نظر در تصمیم‌گیری‌های این گروه‌ها و هم برای تسهیل کار آن‌ها در توسعه امپراتوری سرمایه در ارتباط بودند. این ارتباط، به‌طور خلاصه تصمیمی قراردادی بود. در مورد هند چنین قراردادی وجود ندارد و تنها رابطه‌ای نزدیک بین مودی و ادانی سرمایه‌دار است که راهگشای ادانی است.

این همان تفاوت بین هند کنونی و آلمان نازی است. در آنجا نیز رابطه‌ای

ادامه طبقه کارگر، کانون جنبش‌های ...

مهلونگو، پزشکی که در نوجوانی در جزیره روبن زندانی شده بود، مشاهده کرد که "این اعتصاب، اگرچه به مقصود رسید، اما اثری انفجارآمیز نیز از خود به جای گذاشت." در سال ۱۳۵۵ پرچم پیکار به جوانان سوئتو (Soweto) سپرده شد.

متن سندی به یادماندنی از سوی "بنیاد سه‌قاره‌ای برای پژوهش‌های اجتماعی" و بنیاد کریس هانی (رهبر حزب کمونیست آفریقای جنوبی که در فروردین سال ۱۳۷۱ به قتل رسید) با سرنام اعتصاب‌های ۱۳۵۱ و ۱۳۵۲ دوربان: پی‌ریزی قدرت دموکراتیک مردمی در آفریقای جنوبی (پرونده شماره ۶۰، دی ماه ۱۴۰۱) موجود است. این متن تاریخی کم‌تر شناخته شده نقش طبقه کارگر در نبرد با آپارتاید، به ویژه طبقه کارگر سیاهپوست، را باز می‌نماید که مبارزه‌شان برآمدی "انفجارآمیز" از خود به جای گذاشت.

نوشته‌ای که به زیبایی از سوی همکاران ما در ژوهانسبورگ مستند شده است، فراموش کردن مبارزه این کارگران را دشوار می‌کند و فراموش کردن این نکته که طبقه کارگر که همچنان در آفریقای جنوبی به شدت به حاشیه رانده شده است سزاوار احترام و سهم بیشتری از دستاوردهای غنی اجتماعی کشور است دشوارتر می‌کند. آنان کمر آپارتاید را شکستند، اما از فداکاری‌های خود بی‌بهره ماندند.

این آموزشگاه در سال ۱۳۸۲ از سوی حزب کمونیست آفریقای جنوبی و کنگره اتحادیه‌های کارگری آفریقای جنوبی بنیاد نهاده شد. کریس هانی (۱۳۷۱-۱۳۲۱) یکی از مبارزان بزرگ آزادی آفریقای جنوبی بود، کمونیستی که اگر در پایان رژیم آپارتاید ترور نمی‌شد تأثیری عمیق می‌توانست از خود باقی بگذارد. ما از دکتر Sithembiso Bhengu، سرپرست این آموزشگاه، برای این همکاری سپاسگزاریم و مشتاقانه منتظر کارهایی هستیم که پیش روی ما قرار دارد.

هنگامی که متن این سند تاریخی منتشر شد، شنیدیم که دوست ما توآلانی ماسکو Thulani Maseko (۱۳۴۹-۱۴۰۱)، رئیس Multi-Stakeholders Forum در سوازیلند، در اول بهمن ماه در برابر چشمان خانواده‌اش به ضرب گلوله کشته شد. او یکی از پیشاهنگان مبارزه برای آوردن دموکراسی به کشورش بود جایی که کارگران در صف مقدم نبرد برای پایان دادن به سلطنت هستند.

هنگامی که آخرین سندهای مربوط به اعتصاب‌های دوربان در سال ۱۳۵۱/۱۳۵۲ را برای آماده کردن این خبرنامه بازخوانی می‌کردم، به ترانه آهنگ هیو ماسکلا، آهنگ‌ساز و خواننده اهل آفریقای جنوبی، به نام "قطار حمل زغال سنگ" (Stimela) را گوش می‌کردم. این تصنیف که در سال ۱۳۵۳ تدوین شده است وصف کارگران مهاجری است که با قطار حمل زغال سنگ برای کار در "زرفاهای دل زمین" سفر می‌کنند تا به سرمایه آپارتاید بیفزایند.

با آوای سوت قطار ماسکلا به یاد کارگران صنعتی دوربان افتادم و منظومه بلند مونغان والی سروته، شاعر و نویسنده اهل آفریقای جنوبی به نام "قطار تندپوی جهان سوم" را به یادم آورد که به نکوداشت کارگران جنوب آفریقا و مبارزه آنان برای بنای جامعه‌ای انسانی سروده شده است:

این آن باد است
آن بانگ که طنین می‌اندازد
پچیچه و سوتش در سیم‌ها
کیلومتر در کیلومتر در کیلومتر
در سیم‌های اویزان در باد
در ریل‌های زیرزمین
در جاده‌های غلتان
در بوته‌های نه‌چندان خموش
این بانگ، آن هیاهوست
که دارد می‌آید
قطار تندپوی جهان سوم
به یقین می‌گویند: "باز روز از نو، روزی از نو".

مونغان والی سروته با نوشتن "باز روز از نو روزی از نو" بر آن است که بگوید ناسازگاری‌هایی جدید هنگامه‌هایی جدید پدید می‌آورند. پایان یک نظم ویران‌کننده - در این مورد منظور آپارتاید است - مبارزه طبقاتی را به پایان نرساند و حتا ژرف‌تر هم کرده است و آفریقای جنوبی را از بحرانی به بحران دیگر به پیش می‌راند. کارگران بودند که دموکراسی را برای ما به‌ارمغان آوردند و این کارگران خواهند بود که برای آوردن دموکراسی‌ای ژرف‌تر به مبارزه ادامه خواهند داد. "باز روز از نو روزی از نو".

۱. "Ufil' umuntu, ufile usadikiza, wamthint' esweni, esweni usadikiza"

ادامه «سرمایه‌داری رفاقتی» به منزله ...

داشت. از این روی، با اقدامات تنبیهی، هر چند خفیف، روبرو خواهد شد. ادامه داشتن رابطه با شریک خلافکاری که در معرض مجازات قرار گرفته مشکل بزرگی است. برای دولت نیز حتی طرح این ادعا که اتحاد مودی-ادانی و در نتیجه، اتحاد تجاری هندوتوا در خدمت "ملت" است نیز امری دشوار خواهد بود.

این ماجرا تجلی‌ای خاص از تضاد بین جهانی شدن سرمایه و هر گونه مفهوم از یک کشور از جمله کشوری با ادعای ضمنی داشتن تمامیتی "هندوئی" است. وجود این تضاد به این دلیل نیست که جهانی شدن فرایندی اصلاحی است که هیچ‌گونه خلافکاری‌ای را تحمل نمی‌کند، بلکه به این دلیل است که در شرایط جهانی شدن رقابت بین سرمایه‌ها در سطحی رخ می‌دهد که هیچ کشوری توان از میان بردن آن را ندارد.

نوشته پرابهات پاتنیک [به نقل و ترجمه از:
نشریه "دموکراسی خلقی"، ارگان حزب کمونیست
هند (مارکسیست)].

ادامه آمریکا، جنگ سرد جدید در ...

پلاس [غیررسمی ناتو] یاد می‌شود، همراه با استرالیا، اسرائیل، ژاپن، نیوزیلند، و کره جنوبی، حضورش را توجیه می‌کند.

جنگ سرد جدید آمریکا در آسیا در ارتباط با پیشرفت‌های عمده اقتصادی چین است که هم‌اکنون با ۱۲۰ کشور از جمله اغلب کشورهای آسیایی (مانند ژاپن، کره جنوبی، ویتنام، و همچنین سازمان اتحادیه کشورهای جنوب شرق آسیا - "آسه‌آن") بزرگ‌ترین شریک تجاری است. عملکرد ایالات متحده، آن طور که ادعا می‌شود، برای جلوگیری از تهدید چین بر ضد همسایگانش نیست، بلکه برای مهار کردن چین و جلوگیری از پیشرفت آن است. چین این ادعا را که در پی تبدیل شدن به "پرنفوذترین قدرت جهان" است تکذیب می‌کند. چین این تکذیب را با انتشار بیانه‌ای که در آن گفته می‌شود چین در پی جایگزین شدن ایالات متحده نیست اعلام کرده است. چین همچنین اعلام داشته است که قرار گرفتن در مقام یک "قطب" در نظام "چند قطبی"‌ای جهانی در آینده را دنبال نمی‌کند. چین می‌گوید که مایل است نظام چندقطبی‌ای جهانی از جمله سازمان‌های منطقه‌ای و سازمان ملل متحد را تقویت کند. اگر اظهارات چین پذیرفته شود، پس این کشور به دنبال به چالش طلیدن آمریکا نیست، بلکه در پی برتری یافتن سازمان ملل متحد در مقام نهادی پیشرو در جهان است. باین‌همه، آنچه ایالات متحده می‌گوید این است که نمی‌تواند رشد اقتصادی چین را تحمل کند و تمام توان نظامی فعلی‌اش را علیه آن بسیج خواهد کرد. این، یعنی امپریالیسم ایالات متحده و نه امپریالیسم چین!

[ترجمه و نقل از: نشریه "دموکراسی خلقی"،
ارگان رسمی حزب کمونیست هند (مارکسیست)]

طبقه کارگر، کانون جنبش‌های دموکراسی خواهی امروزی است

نوشته ویجی پراشاد، مورخ و مارکسیست هندی، مدیر اجرایی مؤسسه تحقیقات اجتماعی "تری کانتیننتال"

دموکراسی ویژگی‌ای رؤیایاگونه دارد. دموکراسی خواهی بر دوش انسان‌ها که میل شدیدی برای چیرگی بر حصارهای تحقیر و رنج اجتماعی دارند در جهان به‌پیش رانده می‌شود. جامعه‌های نخستین انسانی شاید بطور غریزی و واکنشانه در روبارویی با گرسنگی و مرگ فرزندان‌شان، طبیعت یا خدایان را مقصر می‌پنداشتند. و امروز هم به‌راستی چنین واکنش غریزی و واگویی آن‌ها همچنان در میان ما باقی مانده است. اما توانایی انسان‌ها برای آفریدن مزادها، انبوه از راه تولید اجتماعی، همراه با ستم‌گری طبقه سرمایه‌دار در اجازه ندادن اکثریت عظیم مردم از دسترسی به این مزاد، به پیدایش راه‌کارها و درماندگی‌های جدیدی انجامیده است. درماندگی و سرخوردگی‌ای که از آگاهی از وفور در میان پهرمندان و آگاهی از بی‌په‌رگی انسان‌ها از این وفور ناشی می‌شود بن‌مایه بسیاری از خیزش‌ها برای برقراری دموکراسی است. خو گرفتن به داشتن دیدگاه استعماری بسیاری را به این گمراهی می‌کشاند که دموکراسی از اروپا برخاسته است و خاستگاهش یونان کهن (که پنداشته می‌شود واژه "دموکراسی" از دموس به‌معنی "مردم" و کراتوس به‌معنی "حکومت" به‌زبان یونانی به ما واگذار شده است) یا پیدایی جنبش‌های سنتی حق طلبانه از زمان دادخواهی برای قانونی کردن آزادی‌های سیاسی در انگلستان در سده هفدهم در سال ۱۶۲۸ / ۱۰۰۷ خورشیدی تا مقطع زمانی صدور اعلامیه حقوق انسان‌ها و شهروندان در فرانسه در سده هجدهم به‌سال ۱۷۸۹ / ۱۱۶۸ خورشیدی است.

اما این تا اندازه‌ای گذشته‌نگری‌ای خیال‌پردازانه از اروپای استعماری است که یونان باستان را برای خود مصادره کرد و پیوندهای ریشه‌دار آن با شمال آفریقا و خاورمیانه را ندیده گرفت و قدرتش را برای تحمیل حس خودکم‌بینی در هوشمندی بر بخش فراگیری از جهان به‌کار برد.

با عملکردی چنین، اروپای استعماری این سهم مهم در تاریخ دستاوردهای دموکراتیک را انکار کرد. مبارزه‌های اغلب فراموش شده مردمی برای بنیاد نهادن کرامت و ارزش انسانی در برابر نظام سلسله‌مراتبی بیزار کننده به‌همان اندازه نگارندگان دموکراسی‌اند که آنانی که آرمان‌ها و ارزش‌های خود را در قالب نوشتاری که همچنان ستوده می‌شوند نگه داشته‌اند. در بازه زمانی نیمه دوم سده بیستم میلادی، گستره‌ای از پیکارهای توده‌ای علیه رژیم‌های دیکتاتوری در جهان سوم که به‌دست الیگارش‌های ضد کمونیست و متحدان‌شان در غرب بر سر کار گذاشته بودند شکل گرفت. این رژیم‌ها از کودتاها سربرآورده بودند (مانند برزیل، فیلیپین، و ترکیه) و به آن‌ها آزادی عمل برای حفظ نظامی سلسله‌مراتبی و قانون‌مند داده شد (مانند آفریقای جنوبی).

شرکت گسترده توده‌ها که در بطن این مبارزه‌ها بود، از راه طیفی از نیروهای سیاسی از جمله اتحادیه‌های کارگری شکل گرفت. جنبه‌ای از تاریخ که اغلب نادیده گرفته می‌شود. جنبش رو به افزایش اتحادیه کارگری در ترکیه، در واقع، بخشی از دلیل کودتاهای نظامی سال‌های ۱۳۵۰ و ۱۳۵۹ در این کشور بود. هر دو دولت نظامی که از آسیب‌پذیر بودن اساس خود در قدرت و حفظ آن در برابر مبارزه طبقه کارگر آگاه بودند فعالیت اتحادیه‌ها و اعتصاب‌ها را ممنوع کردند.

به‌ویژه با گستره‌ای از اعتصاب در سراسر آناتولی - بخش آسیایی کشور ترکیه - که از سوی اتحادیه‌های مرتبط با کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگری مترقی (دیسک) و از آن میان تظاهرات گسترده دو روزه در شهر استانبول که با نام رویداد ۵ و ۱۶ ژوئن شناخته می‌شود و توانست ۱۰۰ هزار کارگر را به خیابان بیاورد این تهدید در برابر قدرت آن دولت‌ها بخوبی نمایان بود. کنفدراسیونی که در فوریه ۱۳۴۶ بنا نهاده شد از کنفدراسیون موجود (ترک ایس) که همدست سرمایه شده بود رزمنده‌تر بود. نظامیان نه تنها علیه دولت‌های

سوسیالیستی و غیرسوسیالیستی که می‌کوشیدند حق حاکمیت و شرافت انسانی خود را بهبود بخشند (مانند کنگو در ۱۳۴۰، برزیل در ۱۳۴۴، اندونزی در سال ۱۳۴۴، غنا در ۱۳۴۵، و شیلی در ۱۳۵۲) وارد عمل شدند بلکه با چراغ سبز واشنگتن برای فرونشاندن چرخه اعتصاب‌ها و اعتراض‌های کارگری از پادگان‌ها خارج شدند و به سرکوب مردم پرداختند.

هنگامی که این رژیم‌های مصیبت‌زا به‌قدرت رسیدند، با لباس‌های خاکی‌رنگ اما از بهترین پارچه‌های ابریشمی، سیاست‌های ریاضتی را به‌پیش بردند و هر شکلی از جنبش کارگری و دهقانی را سرکوب کردند، اما نتوانستند روح انسان‌ها را درهم بشکنند. در بیشتر جاهای جهان (مانند برزیل، فیلیپین و آفریقای جنوبی) اتحادیه‌های کارگری بودند که پیشاپیش علیه بربریت هشدار دادند.

در فیلیپین، کارگران مشروب‌سازی لاتوندا با فریاد "تاما نا! سوپرا نا! ولکا نا!" «دیگر بس است! شور همه چیز درآمده! زمان اعتصاب فرارسیده!» در خیابان‌ها در سال ۱۳۵۴ اعتراض خیابانی علیه دیکتاتوری فردیناند مارکوس گسترش یافت که در نهایت به پیروزی انقلاب مردمی در سال ۱۳۶۵ انجامید.

در برزیل، کارگران صنعتی با حرکت‌های اعتراضی در سانتو آندره، سائو برناردو دو کامپو، و سائو کاتانو دو سول (شهرهای صنعتی پیرامون کلان‌شهر سائوپائولو، پایتخت برزیل) از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۰، به رهبری لوتیز ایناسیو لولا داسیلوا (رئیس‌جمهور کنونی) کشور را فلج کردند. این حرکت‌ها الهام‌بخش کارگران و دهقانان کشور شد و اعتماد آنان را برای ایستادگی در برابر خونتای نظامی (شورای حکومتی نظامیان پس از انجام کودتا) و سرانجام فروپاشی آن در سال ۱۹۸۵ / ۱۳۶۴ افزایش داد. پنجاه سال پیش، در دی ماه ۱۳۵۱، کارگران شهر دوربان در آفریقای جنوبی، برای افزایش دستمزد و نیز حقوق انسانی خود دست به اعتصاب زدند. آنان در ساعت ۳ صبح روز ۱۹ دی‌ماه پس از بیدار شدن به سمت استادیوم فوتبالی راهپیمایی کردند و در آنجا با شعار: "اوفیل اومتوتو، اوفیل اوسادیکیزا، وامتاهینت اسونی، اسونی اوسادیکیزا" به‌معنای: یک نفر مرده است، اما روانش زنده است، اگر با انگشت بر مردمک چشم‌هایش فشار آورید زنده خواهد شد" صدای اعتراض خود را به گوش رساندند. این کارگران در جهت ریشه‌کن کردن شکل‌های سلطه که نه‌تنها آنان را استثمار می‌کرد، بلکه به ستم و آزار مردم هم می‌پرداخت، مبارزات مردم را هدایت کردند. آنان در برابر شرایط کاری سخت و دشوار ایستادند و به دولت آپارتاید آفریقای جنوبی گوشزد کردند تا هنگامی که مرزهای طبقاتی و نژادی از هم گسیخته نشوند از مبارزه دست نخواهند کشید. اعتصاب‌ها فصلی نو از پیکارجویی و رزمندگی شهری را گشود و دیری نپایید که از کف کارخانه‌ها خارج شد و در جامعه گسترش یافت. یک سال بعد، سام

ادامه در صفحه ۱۱

کمک مالی رسیده

در حمایت از آرمان‌های حزب توده ایران

از امریکا ۱۸۰ دلار

لطفاً در مکاتبات خود با آدرس‌های زیر از ذکر هرگونه نام اضافی خودداری کنید.

B.M. Box 1686, London WC1N 3XX, UK

آدرس پستی:

http://www.tudehpartyiran.org

آدرس‌های اینترنت و «ای-میل»

E-Mail: dabirkhaneh_hti@yahoo.de

Nameh Mardom No. 1176
Central Organ of the Tudeh Party of Iran

27 February 2023

شماره فاکس و تلفن
پیام گیر ما

004930
23629727

